جهت خرید فایل به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

فصل اول

نگاهی به سیر تاریخی پیدایش پوشاک

لباس همان سطح هر چیزی است و در لایه های اولیه، هر فاعل شناسان با آن درگیر می‌شود در مفهوم عربی معنای ستر کردن، پوشاندن، مخفی کردن، و حتی بدل کردن را یادآوری می شود و پوشاننده شده را آن طور به نمایش می گذارد که اقتضای ظاهری اش باشد.

این امر که بشر، برایشان دادن خود را از قدیم الایام مانند حیوانات (که در زمان های خاص مثل جفت گیری یا نزاع تغییر ظاهر می دهند) مبدل شده، با هنر نقش اندازی اولین قدم د ر راه مفاهیم جدید پوشش را برداشته است، ما را به این گفته ویل دورانت که «هنر در میان قبایل وحشی از نقش تزئینی و لباس پوستی و خال کوبی برخاسته» راهنما می‌شود. بشر نخستین، در مراسم خاص، بدن خود را با رنگ ها یا نقوشی زینت می داده تا در «جلب نظر» یا «جعل نظر» خود را نوع خاصی نشان دهد. به مرور استفاده از رنگ به دلیل عدم ثبات از میان رفت و خال کوبی (Taboo) با هزار نیش سوزن جایگزین آن شد، سیر آرایش بدن پس از استفاده از پوست حیوانات کم کم به دوران جدیدتری رسید و بشر با دستیابی به تکنولوژی نساجی الیاف را به صورت پارچه تولید کرد و مفاهیم پوشش را تحت تاثیر قرار داد. در این سیر

جهت خرید فایل به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

تکامل آن نقوش و رنگهایی که با خالکوبی و رنگ کردن بدن یا با استفاده از پوست حیوانات و قطعات بدن آنها یا شاخ و برگ گیاهان، انسان را به نحوی دیگر نشان می داد یا می پوشاند به منسوجات منتقل می شد و پیشرفت فن آوری، ظواهر و نقوش جادویی، دینی، خانوادگی، طبقه بندی حرف، سطوح اجتماعی و غیره ... را به سوی تولید شکل یافته تر منسوج و البسه سوق داد و رسوم و آداب اجتماعی و نیز تکنولوژی نساجی و پوشاک را به سمت اشاعه و حفاظت از معانی و ظواهر کشاند.

هزاره دهم ق.م دوره ای است که اصطلاحاً دوران نوسنگی نامگذاری شده است و معمولاً با نامهایی چون عصر استقرار، عصر دهکده نشینی، عصر کشاورزی و عصر دامداری نیز شهرت داشته و به عنوان یکی از ادوار مهم تاریخ تکامل بشر از بعد فنی و معنوی محسوب می شود. باید گفت، پیش از تاریخ اطلاع دقیقی از جوامع انسانی در دست نیست و آنچه گفته شد بیشتر بر اساس حدس و گمان بوده است. به نظر می رسد، پیش از این تاریخ انسان ها همانند گله های حیوانی در رفت و آمد بوده اند و از آنان آثار مادی ملموسی جز اشیای سنگی به دست نیامده است. و اما در مورد پوشاک، بافت و تاریخ آن، که محور اصلی موضوع است و شاید بتوان آنرا به دوران پیش از نوسنگی نسبت داد، دوره ای که با نامهای میان سنگی، پارینه سنگی و یا

جهت خرید فایل به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

دوره پیش از تاریخ نامگذاری شده و از دو تا هفت میلیون سال پیش آغاز و تا ده هزار سال پیش (آغاز دوره نوسنگی) ادامه داشته است. برای شناخت دقیق تر از تاریخ بافت و پوشاک آنرا در سه مقوله:

1- پارچه و طرح 2- فرم و شکل 3- دوخت لباس

مورد بررسی قرار می دهیم.

1- پارچه و طرح لباس

احتمال داده می شود اولین لباس ها توسط گروه های انسانی که به ویژه در مناطق سردسیر زندگی می کردند تهیه شده است. آنها بعد از آن که حیواناتی مانند گوزن، ماموت، گاو و حتی اسب را شکار می کردند کم کم به این نتیجه رسیدند که می توان از پوست آنها برای پاپوش و یا تن پوش استفاده کرد و قطعاً فیزیک این حیوانات و تناسب آن با یک نیم تنه برای انسان تبلور این اندیشه را در ذهن آنها بیشتر کرد که مثلاً بعد از شکار یک حیوان بزرگ، با کندن پوست آن می شود از این پوست به عنوان تن پوش استفاده نمود. هنوز هم این عادت در بعضی از انسان ها (پاره ای قبایل در آفریقا و آمریکای لاتین) وجود دارد که علاقه مندند خود را به شکل حیوانات درآورده و نقشی را ایفا نمایند. حتی در نقش برجسته های باستانی نیز گاهی

جهت خرید فایل به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

موجوداتی با پیکر انسان و سر حیوانی و یا بالعکس حیواناتی که سر انسان دارند، دیده می شود.

پس این احتمال وجود دارد که تفکرات این گونه، ریشه در دوران بسیار قدیم داشته باشند، یعنی زمانی که بشر از پوست حیوانات برای تهیه تن پوش استفاده می کرده است.

همانگونه که پیداست فرم پوست به صورتی است که گویا یک خط از زیر گردن تا انتهای بدن که به پاها و باسن ختم می شود ادامه دارد که می توان پس از جدا کردن سر، از همان خط روی پوست را برش داد، پس پوست، خود راهنمای بسیار مناسبی بود و طبیعت، خود به انسان کمک کرد تا چگونه از پوست حیوانات به عنوان البسه استفاده کند. این روش هنوز هم در بسیاری از مناطق سردسیر از جمله مناطق عشایر نشین شمال خراسان و یا اسکیموهای قطب شمال دیده می شود که از پوست حیوانات برای خود لباس تهیه می کنند.

آنچه مسلم است تاریخ استفاده از پوست برای تهیه پوشاک به دوران خیلی گذشته می رسد که مطمئناً بافت در آن هنوز جایگاهی نداشته و در آغاز دوران نوسنگی می‌توان حدس زد که انسان کماکان از همان تجربه های گذشته استفاده می کرده است. ولی در نمونه هایی که از نقاط باستانی «علی

جهت خرید فایل به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

کش» ، «گنج دره» و «تپه سیلک»، از سال های هفت، هشت و نه هزار قبل از میلاد به دست آمده آثاری از بافت دیده می شود که با توجه به قدرت آن می توان گفت این فن قبل از هنر سفال گری شکل گرفته است. برای نمونه در کف اتاق های این مناطق خطوط متقاطع و ضربدری به صورت بافت های بسیار ساده (یکی از رو یکی از زیر) به چشم می خورد که آثاری از الیاف بافته شده هستند و می‌توان از اینها به عنوان نخستین نمونه های بافت نام برد.

باستان شناسان بر این گمان اند که همزمان با استفاده از الیاف گیاهانی مانند نی، (که هنوز هم در شمال ایران رواج دارد) سبد بافی با استفاده از ترکه های بید نیز معمول بوده است و به نظر می رسد که آنها برای غیر قابل نفوذ کردن و یا جلوگیری از خلل و فرج این سبدهای حصیری که عمدتاً بافت شطرنجی داشته اند ، بیرون و داخل آن را گل می زدند تا بتوانند مواد غذایی خود را در آن نگهداری کنند. باستان شناسان همچنین معتقدند که اولین اشکال نیز با همان دستی که با گل روی این سبدها کشیده شده، به وجود آمده است. به این صورت سطح بیرونی و داخل سبدهای بیدی بعد از گل مالیدن شکل سفال پیدا می کرده و خطوط متوازی به هم را نشان می داده است. علاوه بر این نقش های شطرنجی را نیز می توان دید که نمونه هایی از آن در نقش

جهت خرید فایل به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

هایی که در ظرف کشف شده در «سیلک» به دست آمده و همان بافت را دارند، (به شکل خطوط افقی و عمودی) قابل مشاهده می باشد. پس اولین نمونه های قطعات منسوج (بافت) به حدود هشت هزار سال ق.م. می رسد. بنابراین انسان تا آن زمان فقط این فن را تا حدی می‌دانسته است که بتواند از نی و بید برای بافت استفاده کند. اما تجربه استفاده از سایر الیاف مربوط به زمانی است که انسان ها گوسفند و بز را اهلی کردند و با پشم آشنا شدند. در هزاره هفتم ق.م. انسان متوجه شد بعضی گوسفندها نمونه های گوشتی خوبی هستند و بعضی پشم مناسبی دارند و فهمید که می توان با پشم این حیوانات کارهای دیگر کرد و بالاخره در هزاره ششم قبل از میلاد انسان استفاده از پشم را به صورت بافت و البته به صورتی خیلی ساده و ابتدایی آغاز نمود. ولی هنوز به دلیل نداشتن ابزار قادر به چیدن نبود. در نخستین لوحه های به دست آمده که متعلق به چهار هزار سال قبل از میلاد است نیز به واژه «پشم کنی» به جای «پشم چینی» اشاره شده است و به نظر می‌رسد که در آن زمان بشر به کمک دست یا تیغ سنگی موی گوسفندان را می کنده است. آشنایی با فلز در هزاره پنجم قبل از میلاد، انسان را قادر به ساختن اشیای فلزی کرد و احتمال می رود که ابزاری مانند قیچی نیز در این زمان ساخته شده باشد، لیکن تا هزاره چهارم ق.م. در گل نوشته های به دست آمده، اشاره

جهت خرید فایل به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

ای به واژه «پشم چینی» نشده بود و این، احتمال ساخت قیچی را در هزاره قبل کم می کرد، اما قطعاً در این دوران دوک را می‌شناختند. دوک اولین و اساسی ترین وسیله برای بافت بود و کار ریسیدن پشم را با آن انجام می دادند. دوک های سفالی و چوبی اولین دوک های به دست آمده مربوط به هزاره پنجم و ششم ق.م. است (آثار به دست آمده در تپه سیلک، تپه قیچی ، شهر سوخته و نیز کشورهای همجوار).

در 3500 قبل از میلاد تحول تازه ای به وجود آمد و آن تشکیل نخستین جوامع شهر نشین بود. در این دوره کارها شکل تخصصی به خود گرفتند و همانطور که در گل نوشته های به دست آمده چه از «شوش» و چه در «ارک» (واقع در جنوب بین النهرین) نیز اشاره شده، بر فراوانی و تولید محصولات پارچه ای توجه بسیاری می شده است.

یعنی جامعه قادر بوده کارگاه هایی به وجود آورد که در آن از گروه هایی از دختران و زنان برای پارچه بافی استفاده کند. در مورد چگونگی بافت قطعاً آنها تکنیک های خیلی ساده ای برای داشته اند که هنوز هم آن تکنیک ها در مناطق عشایری و بعضی شهر ها مانند یزد و کرمان رواج دارد.

در مهرهای «شوش» و «چغامیش» و به طور همزمان در «جنوب بین النهرین» که از مراکز اصلی بافت بوده است، نقش دارهای زمینی بافت را با

جهت خرید فایل به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

خانمی که در حال ریسیدن نخ است و نیز نقش دو زن که در طرفین یک دار زمینی نشسته اند و به نظر می رسد در حال بافتن پارچه یا یک منسوج دیگر مثل گلیم باشند را می توان مشاهده نمود. ولی قطعاً در هزاره چهارم ق.م. بافندگی در ایران به صورت کارگاهی، به کار گروهی و یک صنعت زنانه تبدیل شده بود و معابد در بین النهرین و شوش که منابع اقتصادی در اختیارشان بوده است در اعتلای بافندگی تلاش ویژه ای می کردند. در «خوزستان» (هسته تمدن ایلام) و یا در بین النهرین امور بافندگی یک تخصص حرفه ای برای کسب درآمد و فروش شده بود و معابد، کارگاه های مختلفی داشتند که از زن ها و دخترها به صورت گروه های متخصص در بافت استفاده می کردند.

در مورد چگونگی تکنیک های به کار رفته در بافندگی، با توجه به این که پارچه های به دست آمده از آن دوران کم است،اطلاعات زیادی در دست نیست. در شوش پیکره بانویی با سر گاو و نیم تنه زن به دست آمده که روی تن این پیکره که از جنس نقره است، پارچه ای با طرح های هندسی رسم شده که بر اساس آن می توان گفت هنرمندان پارچه باف در 3000 ق.م. با نقش های هندسی در بافت آشنا شده بودند. نقوش هندسی با کار بافت تناسب بسیاری دارد. بافت از یکسری حرکات عمودی و افقی تشکیل شده که

جهت خرید فایل به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

تار و پود نام دارد و در واقع یک شبکه شطرنجی یا یک تصویر هندسی را تشکیل می دهد که از بهترین و ساده ترین نقوش است که آن را در بدن این پیکره ها می توان دید. همچنین با بررسی های انجام شده و آثار به دست آمده می توان نتیجه گرفت که بافندگان آن زمان قادر بودند الیاف را رنگ کنند و با آن پارچه های طرح دار درست کنند. در متونی که از سه هزار سال قبل از میلاد از مناطق «عراق» و «شوش» و «جنوب ایران» به دست آمده به کرات نشان می دهند که مردم این نقاط پارچه هایی را که تولید می نمودند برای فروش به نقاط مختلف به ویژه تمدن های «شرق ایران» و «هند» صادر و در ازای آنها ادویه جات، عطریات، سنگ های قیمتی و پرنده های نایاب وارد می کردند.

همزمان با استفاده از پشم در بین النهرین و ایران، «مصری ها» پی به الیاف کتان بردند و علاقه مند شدند که پارچه هایشان کتانی باشد. چون پارچه های کتانی مناسب با آب و هوای مصر و محل رویش طبیعی آن بود. پس دومین الیافی که انسان پی به استفاده از آن برد کتان بود. به هر حال از طریق مبادلات و تجارت، مردم آسیای جنوب غربی با الیاف کتانی آشنا شدند و به نظر می آید در سه هزار سال ق.م. کشت کتان در «شهرهای جنوبی» و «فارس» شروع شد. البته تکنیک بافت مصری ها تفاوتی با بقیه نداشت و

جهت خرید فایل به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

خوشبختانه آنها در بسیاری از نقاشی های دیواری خود فرم های بافت یا دارهای بافندگی و یا شکل بافت را مطرح کرده اند. سومین محصولی که جهت تهیه پارچه شناخته شد و مورد استفاده واقع گردید کنف بود. البته کنف را در آغاز نه برای بافت بلکه از ریشه آن به عنوان مواد مخدر استفاده می کردند ولی به مرور زمان انسان متوجه شد که کنف توانایی مناسبی برای الیاف شدن و بافت دارد. در حدود 1500 ق.م. ایرانیان با پنبه آشنا شدند و پارچه های پنبه ای در کنار پارچه های دیگر قرار گرفت. ولی کماکان پارچه های پشمی به دلیل ماندگاری، سازگاری و یا شاید هم عادت در درجه اول اهمیت قرار داشتند.

2- فرم و شکل

در آغاز اشاره شد که بشر از پوست طبیعی جهت تهیه لباس استفاده می کرده است. این را هنوز هم در چوغاهایی (شولا) که در مناطق بختیاری رواج دارد و از پوست وارونه شده گوسفند تهیه می شود می توان دید. اما تعدادی پیکره مربوط به سه یا چهار هزار سال ق.م. به دست آمده است که پیراهن های بلندی را بر تن زنان و مردان نشان می‌دهد. پیراهن های بدون آستین که به صورت دو تکه تا زیر زانو هستند. فرم این لباس ها حالت شله شله دارد یعنی پارچه ای که احساس می شود یک سری طرح های مثلثی شکل

جهت خرید فایل به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

منطبق دارد، (حالت پارچه پشمی آب خورده) ، در جامی که از «مرودشت» به دست آمده، تصویر دو زن با پیراهن های بلند و آستین دار با یقه های گرد به چشم می خورد و پارچه لباس آنها نیز به همان شکل است. و به نظر می آید مستقیماً از پوست استفاده کرده اند. حتی آستین پیراهن هم از پوست تهیه شده است. در بین النهرین هم چندین پیکره مرد و زن از معبد «طلعت مر» در عراق به دست آمده که متعلق به سه هزار سال قبل از میلاد است و همگی تن پوش هایی بر تن دارند که مستقیماً از پوست گوسفند تهیه شده اند، ولی در همان پیکره ها، پیکره هایی نیز به دست آمده که آن حالت را ندارند.

فرم دیگر لباس برای مردان و زنان به خصوص مردان تن پوش هایی به شکل «ساری» هندی بوده است. به طوری که نصف بدن و یک بازو از سینه بیرون و یک طرف آن آستین داشت. این قدیمی ترین نمونه های طراحی لباس بود. در دوره های بعد، در دو هزار سال ق.م. پارچه ها متنوع تر شدند. با استناد به حجاری ها، نقش های روی سیتولاها (لیوان های ته دکمه ای) و نقوشی که روی مهرها موجود است در دو تا دو هزار و پانصد سال ق.م. در جنوب ایران که مرکز تمدن بود و مناطق دیگر از آن متاثر بوده اند، لباس زنان و مردان پیران های بلندی بوده که البته در مواردی لباس زنان در قسمت کمر دو تکه

جهت خرید فایل به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

شده است و احتمالاً برای این که درز یا محل دوخت مشخص نشود از کمر بند یا نواری استفاده می کردند و محل درز را محو می کردند. گاهی با فرض این که لباس از جلو چاک دار بوده است در حاشیه جلوی لباس نوارهای تزئینی (از جنس یک پارچه دیگر) می دوختند و یا حاشیه یقه و سر آستین ها را گلدوزی می کردند. در مواردی در حجاری های ایلامی دیده شده تعدادی از لباس های زنان و مردان دارای یک نیم تنه بوده است. یعنی کت ها یا پیراهن هایی که تا زیر زانو می رسیده و با کمربند بسته می شده اند.

3- دوخت

مقدمه الگو برای دوخت لباس، دانش هندسه است. پس در جوامعی مانند خوزستان، بین النهرین و مصر که قادر به طراحی و اجرای زیگورات «چغازنبیل» و «اهرام» بوده اند، و در محاسبات هندسی خود نیز بسیار پیشرفت کرده بودند. قطعاً الگو بری، اندازه گیری و ابعاد نیز در آن نقاط رایج بوده و همین طور که امروزه الگو بری به کمک کاغذ انجام می‌شود، در آنم دوره روی تخته یا چوب الگو بری می کردند و بر همان اساس می‌دوختند. دوخت پارچه به شکلی که نقش داشته باشد، مثلاً نقش های منحنی مربوط به دوران جدیدتر می باشد. در یک جمع بندی کلی می توان گفت برای زنان لباس بلند و معمولاً با آستین بلند و برای مردان لباس بلند یا کوتاه و بیشتر

جهت خرید فایل به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

بدون آستین مرسوم بوده است. لباس، سر آستین ها، درزهایی که از روی شانه شروع و تا سر آستین می آمد و حاشیه لباس ها، دارای تزئینات خاصی بود که به نظر می آید عمده این تزئینات گلدوزی بوده است. بقیه فلات ایران هم که جوامع بومی بودند از همین لباس ها استفاده می کردند.

اما مهمترین تحول در طراحی لباس یا تاریخ لباس در دوره حضور آریایی ها مشاهده می شود که اساساً مدل لباس تغییر می کندو این مراحل به صورت تکامل یافته تر ادامه پیدا می کند پس از آن این مراحل به صورت تکامل یافته تر در دوران های مختلف ادامه پیدا میکند و انواع و اقسام لباس ها در طرح های گوناگون و به علل متفاوت چون راحتی و شرایط اقلیمی و .... با اضافه و کم کردن اجزاء مختلف مثل کمربند و ترک، دکمه، کلاه و کمربند و زیپ به وجود می آیند.

بنابراین هر دوره از مرحله زمانی را که بخواهیم بررسی کنیم آنچه که از حاشیه این موضوع می گذرد شیوه های تکامل یافته همین مراحل در شاخه های گسترش یافته آنهاست. آنچه در بررسی لباس در دوره و اقوام مختلف بعدی ما را متوجه می سازد این است که لباس در مرحله های زمانی از لحاظ گونه گونی سلیقه، تفکرات، نیازهای اقلیمی، باورهای مذهبی و فلسفی و حتی سیاست ها و قابلیت های فرهنگی و اجتماعی و طبقاتی زیر نفوذ قرار گرفته و

جهت خرید فایل به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

تغییر کرده است و هر چه بعد از آن در شاخه های آن و در زمینه تکامل آن بوده اند که تا به امروز ادامه داشته و با گذشت زمان جدای از ضروریات و نیاز و هر عامل دیگر به نوعی هنر تبدیل شده است. هنری که با پیشرفت تکنیک و خلاقیت همیشه نقش مهمی در تغییرات و تحولات پوشش بر عهده داشته است.

نکته قابل ذکر در گذر این دوران ها این است که نیم قرن بعد از جنگ جهانی دوم پوشاک جایگاه جدیدی یافت و به یک کالا تبدیل شد و مانند آن ارزشی دو گانه پیدا کرد. به دیگر سخن هم برآورده نیازهای بشری گردید و هم محصولی شد برای فروش. پس می‌بایست نظیر هر کالای دیگر، حداکثر سودآوری را داشته باشد و زمانی به این هدف دست می‌یافت که به گونه ای ساخته شود که مدت زمان طولانی قابل مصرف باشد. دیگر آنکه کالا باید وسیعترین بازار یعنی بیشترین مصرف کننده را داشته باشد که به این نیاز طراحان و دوزندگان لباس پاسخ گفتند. آنها با بهره گیری از گرایش مردم به تنوع طلبی و نوجویی یا با استفاده از جریانهایی مانند جنگ ، بحران های اقتصادی، تحولات فرهنگی و سیاسی طرح های تازه ای را ارائه دادند . لباس امروز خاص مردمان امروز است مردمانی که زمان در زندگیشان عنصری تعیین کننده و این نکته ای است که طراحان لباس نیز به آن توجه دارند.

جهت خرید فایل به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

لباسها بر تن راحتند، سریع پوشیده می شوند، اغلب پارچه ها قابلیت شستشو دارند، دست و پاگیر نیستند، جنبه های زیبائی و هنر در آنها رعایت می شود و مهمتر با بودجه های متفاوت امکان دستیابی به آنها میسر می باشد. این که در آینده ، چه جنبه های به لباس افزوده و چه چیزهایی از آن کاسته می شود مقوله ای مجزاست که بی تردید تحولات اقتصادی، سیاسی و علمی و فرهنگی و هنری عوامل تعیین کننده آن خواهند و ناگزیر بازتاب خود را در زمینه پوشاک ارائه خواهند داد.

فصل دوم

عناصر بصری(خط – رنگ)

انسان زمانی که به انتقال افکار و ایده های خود از طریق سخن گفتن نیاز کرد، از حس بینایی جهت انتقال و درک بیشتر مفاهیم بصری بهره گرفت. همان طوری که رشد و توسعه سخن گفتن بدون وجود حس شنیدن امکان پذیر نبوده، نوشتن نیز بدون بهره گیری از حس بینایی امکان گسترش نداشته است. بشر تنها به دلیل وجود حس بینایی بود که توانست شکل و اندازه حروف را بشناسد. گفتگو و مبادله مفاهیم از طریق سخن گفتن و نوشتن، همواره به تجسم و نمایش تصویر مکمل بوده و از تمام امکانات بصری بهره گرفته است.

جهت خرید فایل به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

وقتی تحریکات نوری توسط اعصاب چشم به مغز انتقال می یابند در آنجاست که اشیاء مفهوم می گردند و این واکنش مغز را «احساس» دیدن می نامیم. حس دیدن یکی از قویترین و مهمترین حواس انسانی است. وقتی ما از درون فضا حرکت می کنیم هر حرکت بدن، گردن و چشم ها موجب تحریک شدن محیط بصری می شود. در بین تمامی حواس پنجگانه چشم بیشترین اطلاعات فضایی را دریافت می کند. فرآیند مرور بصری در ارتباط با هنرهای بصری از اهمیت زیادی برخوردار است. هیچ کس نمی تواند با کلمات یک ابزار فنی یا چشمی را به طور کامل بیان کند. آن ضرب المثل چینی که می‌گوید«یک تصویر از هزار کلمه گویا تر است» هنوز در قرن ما واقعیت دارد. در دنیای جدید، گسترش تولید صنعتی و توسعه و پیشرفت عظیم تکنیک های مختلف چاپ و تصویر، طوفان واقعی از تصاویر و اشکال به وجود آورده که ما را از هر سو در احاطه خود گرفته است. فراگیری شیوه «خواندن» این زبان تصویری و صوری که دائماً تحویل می یابد و پیچیده تر می شود. در روزگار ما به صورت یکی از نیازهای مبرم، آموزشی برای همه جلوه گر شده است. گام نخست در فراگیری شیوه «خواندن» زبان آنهاست. این مفاهیم بصری اساسی ترین مفاهیمی هستند که درک آنها از طریق شکل و تصویر اشیا و اجسام صورت می پذیرد و بدین لحاظ مجموعه دانش ما را از کل

جهت خرید فایل به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

جهان شکل می بخشد و از اصلی ترین و مهمترین اسباب لذت و انگیزش های احساسی ما نیز به شمار می رود. ایجاد ترکیب و آرایش و تناسب و استفاده بهینه از عناصر بصری می تواند در چشم احساس زیبایی و لذت را بیافریند. بنابراین برای بهره وری بهینه، شناخت آنها به صورت اصولی ضروری است چرا که خصوصیات آنها متفاوت ، نحوه ارتباط با آنها گسترده و با شرایط خاص متغیر است.

خط

همه عناصر هنرهای تجسمی از جمله نقطه و خط و سطح و حجم به نوعی در پدیدار نمودن نمونه های تصویری موثرند اما در این میان خط به صورت عاملی برتر، با تنوع شکلی بسیار در ایجاد جلوه های انتزاعی یا طبیعی موثر می باشد.

اگر نقطه ها، آنقدر به یکدیگر نزدیک شوند که دیگر نتوان آنها را از یکدیگر تشخیص داد، احساس دارا بودن امتداد در آنهات تقویت می گردد و زنجیره نقاط تبدیل به عنصر بصری جدیدی به نام خط می شود. خط نقطه در حال حرکت، یا تاریخ حرکت نقطه است.

خط از عناصر بصری و تجسمی می باشد که به صورت فراوان و متنوع در طبیعت موجود است و معمولاً ما از آنها غافلیم. در هنر نیز مهمترین عنصر

www.kandoocn.com

جهت خرید فایل به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

تشکیل دهنده موضوعات هنری است. از دیدگاه ریاضی خط عبارت است از حرکت و امتداد نقطه در سطح یا فضا و به طور کلی موجودی است که قابل رویت نیست. خط محل تلاقی دو صفحه، یا از برخورد دو سطح بر هم بوجود می آید. به عبارت دیگر یک عنصر تصویری است که فقط دارای واقعیت طولی می باشد و فاقد عرض و عمق است. اما از نظر هنرهای تجسمی خط تعریف دیگری دارد و عبارت است از یک عنصر تصویری و تجسمی که دارای واقعیت طولی بوده، جلوه های متفاوت و بیان تصویری متنوعی دارد. در واقع خط، نقطه است که در اثر نیرویی که از یک جهت به او وارد آمده، حالت ایستایی خود را از دست داده، به صورت یک عنصر تصویری فعال درآمده است. بر خلاف نقطه که دارای انرژی متمرکز و ثابتی است، خط دارای انرژی تصویری و فعال و متحرکی است که به یک جهت ادامه دارد و نیز قابل اندازه گیری و سنجش است. خط به عنوان یک عنصر با ارزش بصری در خود انرژی و نیروی زیادی ذخیره دارد و در موقعیت های متفاوت، عکس العمل های گوناگونی از خود نشان می دهد. گاهی فعال و پر انرژی و گاهی ساکن، ایستا و بی تحرک است. با نقطه در نقش حلقه واسط ظاهر می شود. این اتصال بین دو نقطه دور از هم در یک مورد نامرئی و صرفاً تخیلی می باشد و در مورد دیگر، که نقطه ها در فاصله بسیار نزدیکی از هم آرایشی خطی را به

جهت خرید فایل به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

وجود می آورند، این اتصال به عنوان نیروی مستقل ظاهر می شود. پس خط متکی بر نقطه است و آن به عنوان عنصری پایه ای نیاز دارد. از نظر بصری، عینیت پدیده ها و واقعیت مثال های طبیعی با خط ارزش تجسمی می یابد. گاهی خط محیط اشکال و احجام را نشان می دهد، گاهی محل ارتباط بین عناصر را مشخص می کند. اطراف وجوه و سطوح هر شی را خط مشخص می کند و دو فضای متفاوت سطوح و حجم ها را از هم جدا می کند. بر خلاف تعریف فلسفی خط که آنرا عنصری یک بعدی می شمارد و تعریف ریاضی خط که تنها به یک شکل قابل ادراک است، خط از نظر تجسمی و تصویری در طبیعت به انواع و اقسام شکل های مختلف دیده می شود و در هنر نیز با تنوع ایجاد می گردد. هر کدام از خطوط دارای بیان تصویری خاص می باشند که بر روی اعصاب و روان انسان اثر می گذارند هر گاه در برابر صحنه ای از طبیعت می ایستیم که دارای جلوه ای از خط می باشد به صورت ناخودآگاه تحت تاثیر روانی آن خطوط قرار می گیریم.

خطوط دارای انواع مختلف با توجه به شکل و اندازه هستند. خطوط صاف و مستقیم، خطوط شکسته و دندانه دار نازک و کلفت، خطوط زبر و خشن، خطوط نرم و روان، خطوط پهن و ضخیم، خطوط مواج و پیچ در پیچ، خطوطی که از تداوم و تکرار شکل دیگری ایجاد شده و بسیاری دیگر، هر

جهت خرید فایل به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

کدام دارای شکل و جلوه بصری خاصی هستند که معنی و مفهوم خاصی دارند و حالات هیجانی ویژه ای را ایجاد می کنند.

در میان همه خطهای موجود آنها که مسیر آزاد دارند بیشترین قدرت بیانی را دارا هستند. خصوصاً در تصاویر سیاه و سفید که عنصر رنگ دخالتی ندارد. همچنین ضخامت و نازکی خطوط در بیان اثرات خط موثر است. به همان اندازه که قوه لامسه انسان سختی و نرمی را تشخیص می دهد، قوه بینایی نیز نسبت به تاثیر روانی خط و ارزش های هنری آن حساسیت به خرج می دهد. خاصیت روانی و بصری خط بستگی به انواع خط دارد و هر نوع خط نیز بیان تصویری خاص خود را دارد. مثلاً هر اثر هنری و یا نمونه ای از طبیعت که با خطوط عمودی ایجاد شده نمایشگر ایستایی، نیرومندی، فعالیت و تعادل هستند. برعکس خطوط افقی معرف نبود حرکت و غیر فعال بودن هستند. خطوط مایل که می توان گفت همان خطوط عمود هستند که از حالت ایستا و سکون خارج گشته، متحرک شده اند، یا این که خطوط افقی هستند که از حالت آرامش خارج گشته و جلوه‌ای نیرومند و متحرک یافته اند. خطوط منحنی یا مدور خطوطی آرام هستند که دارای حرکتی لغزنده و روان بوده و نوازشگر چشم و اعصاب هستند. بر عکس خطوط شکسته و زاویه دار یا دندانه دار حالتی سخت و آزار دهنده برای چشم دارند. بنابراین انواع

جهت خرید فایل به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

خطوط را می‌توانیم به سه حالت فعال، نیمه فعال و غیرفعال مشاهده کنیم. بوسیله کیفیات تجسمی انواع خط، بیان احساسات و اندیشه ممکن می شود. آشنایی با خط به دوران کودکی بر می گردد و تقریباً از دو سالگی به صورت عکس العمل طبیعی و عزیزی هنری انسان بروز می کند و تجسم و ادراک هنری آغاز می گردد. در این دوران کودکان صادقانه‌ترین ادراکات خود را با خط خطی کردن، بدون آن که طبیعت را الگو قرار دهند به نمایش می‌گذارند.

«حرکت قلمرو واقعی خط است» خط، بر خلاف نقطه که به مرکزی وابسته بوده و در نتیجه ایستاست، ماهیتاً متحرک است. می تواند از هر سو تا بی نهایت، امتداد یابد، نه به شکلی بستگی دارد نه به مرکزی و می تواند جلوه های مختلف حرکت را به وجود آورد. (شکل 1) انواع خط را که هر کدام دارای انرژی تصویری هستند معرفی می کند.

اغلب تجربه های مستقیم حرکت، زمانی اتفاق می افتد که چشم یک جهت خطی را دنبال می کند. این مورد ممکن است در سطح دو بعدی و یا روی صفحه ای واقع شود یا اینکه در فضای سه بعدی ایجاد گردد.

www.kandoocn.com

جهت خرید فایل به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

در هر صورت همواره حرکت در مسیرهای خطی مستقر است. خط کناره یا پیرامون اشکال یا احجام ، خود مسیر خطی را مشخص می کند،که به هنگام مشاهده آن برای بیننده احساس حرکت را ایجاد می کند.

«خط شاخص شکل است». بغرنجیهای یک تصویر در هنر به وسیله آن بیان می شود. در شکل مثلث، انرژی حرکت به جانب گوشه ها و زوایای آن در جریان است، در شکل لوزی، انرژی حرکت به جانب قطرهای کوچک و بزرگ آن در جریان است ولی حرکت بیشتر در مسیر قطر بزرگ آن محسوس است، (می توانیم لوزی را همان مربع بدانیم که یکی از قطرهای آن فعال تر از دیگری شده است). در شکل مستطیل نیز انرژی حرکت در جهت طول آنست. در سطحی با توجه به برتری یک جهت آن، انرژی حرکتی را به جانب همان جهت نشان می دهد و تحت تاثیر کشش های وارده از جهت های مختلف، به سمتی که طول بیشتری دارد حرکت می کند. بنابراین خط با توجه به موقعیت و جهت و اندازه خود در شکلهایی که توسط آن ایجاد شده حرکت را تداعی می کند. علاوه بر این تکرار خطوط نیز می تواند به خوبی احساس حرکت را ایجاد نماید.

www.kandoocn.com

جهت خرید فایل به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

هر خطی در درون خود دارای انرژی است که در مسیر طولی خط در جریان است و حرکت و انرژی آن در خط ساده به هر دو سمت آن وجود دارد.(شکل 2)

- در شکل 3، حرکت و انرژی در خط مواج یا مدور به مراتب شدیدتر از خط ساده و صاف است.
- در شکل 4، حرکت و انرژی تصویری با تغییرات ریتمیک اندازه ها ایجاد می شود.
- در شکل 5، حرکت و انرژی تصویری با تکرار خطوط یک در میان به وجود می آید.
- در شکل 6 حرکت و انرژی تصویری در مسیر تداوم خط به صورت حلزونی به طرف مرکز در جریان است

خط می تواند با حرکت در فضا و در جهتی مخالف حرکت اصلی خود ایجاد سطح کند. دو خط در هر جهتی که باشند و در فاصله ای از یکدیگر قرار گیرند فضای دو بعدی خالی را القا می کنند که «سطح» می باشد.

- دو خط موازی یا غیر موازی که در فاصله بخصوصی در ارتباط با یکدیگر قرار می گیرند فضای خالی آنها به صورت سطح ادراک می

www.kandoocn.com

جهت خرید فایل به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

گردد. در ضمن با تکرار منظم آنها در کنار هم علاوه بر آنکه جلوه سطح را خواهند داشت تکرار ئ تداوم آنها در یک جهت می تواند به صورت یک خط ادراک شود.

- دو خط موازی که در داخل یک سطح قرار می گیرند باعث می شوند فضای مابین آنها که از سطح زیرین آنها می باشد را جدای از سطح نمایان سازند و آنرا به صورت سطحی کوچک شده ما بین خود محصور می کنند.
- خط می تواند حول یک نقطه از نقاط خودش حرکت دورانی کند و سطح را به وجود آورد. دایره سطحی است که به وسیله خط دورانی محدود شده است.(شکل 7)
- تداخل سطوحی که از تکرار خط ایجاد شده، سطوح را به حالت ترانس پارت نشان می دهد و سایه روشنهای ایجاد شده، پلان های سطوح را به صورت متداخل پیوسته و بافته شده نمایش می دهد که جلوه فضای متغیری دارد.

«خط پدید آورنده حجم است». ترکیب یا تکرار خطوط می تواند ایجاد حجم کند. ساده ترین نمو حجم به وسیله تقاطع دو خط به صورت ضربدر است که وقتی با آن خیره می شویم حس می کنیم که یکی از خطوط در زیر و

جهت خرید فایل به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

دیگری در روی آن واقع شده است. تصویر حجم به دو صورت ممکن است، حجم توپر که قسمت داخلی آنرا ماده ای اشغال کرده، دیگری حجم توخالی که فقط سطوح جانبی آن پوشیده است. همان طور که «شکل» بیشتر وابسته به سطح است و صفت مشخصه آن محسوب می شود «فرم» نیز وابسته به حجم بوده و به عنوان اولین صفت مشخصه حجم به شمار می آید مثل فرم مکعب، فرم بدن انسان، فرم مجسمه.

حجم توپر دارای واقعیت بیرونی است. در این گونه حجمها عامل تلاقی سطوح به صورت خط و محل تلاقی چند ضلع و خطوط مشترک آنها دارای واقعیت عینی و قابل ادراک است. حجم توخالی دارای واقعیت درونی و بیرونی است. در این گونه حجم ها واقعیت درونی نسبت به بیرونی برتری دارد و از نظر فضای نمایشگر دارای سه بعد طول و عمق و عرض می باشد. (شکل 8)

خطوط عامل اصلی حجم سازی معماری و فضاهای مختلف است و عامل اصلی تکنیک فضاها سطوح و حجم هاست. در واقع آنچه که به وسیله خط بر روی یک سطح یا کاغذ حجم به نظر می آید تصویری مجازی و غیر واقع است اما تصور حجم را برای ما ممکن می سازد. بنابراین می توان گفت خط اگر از سمت یکی از دو وجه خود، یعنی از جهت فضای مجاور رشد کند سطح

جهت خرید فایل به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

ایجاد می کند و همان سطح اگر از جهت یکی از وجوه خود که به وسیله چهار خط اطراف محاصره شده است رشد کند حجم را به وجود می آورد این پدید آوردن حجم به وسیله خطوط از طریق گسترش بود اما خود خطوط در ترکیب های خاص با هم به خوبی می توانند حجم را نمایان سازند (شکل 9(خطوطی که فاصله آنها تدریجاً و به صورت منظم از قسمت داخلی به اطراف یا بالعکس فشرده می شود بعد سوم کاذب ایجاد می گردد.

«خط می تواند ایجاد بافت بصری کند» بافت بصری بافتی است که به وسیله چشم قابل ادراک است. با تکرار هر گونه خط در سطح، یک نمونه بافت تصویری ایجاد می گردد و چگونگی بیان آن بستگی به شکل خط و نحوه ترکیب دارد. علاوه بر اینها با استفاده از خطوط و ترکیب آنها خصوصاً با بکارگیری ابزارهایی که اثر خطی متفاوت دارند می توان به بافت های مختلف رسید که توسط خط ایجاد می گردند. (شکل 9)

«خط می تواند محمل مناسبی برای رنگ باشد» خط باریک مشکل می تواند میدان عملی، برای نمایش سایه روشن و ارزشهای رنگی باشد. حتی اگر به طور نامحدود امتداد یابد.

www.kandoocn.com

جهت خرید فایل به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

اگر ضخامتش آن قدر افزایش یابد تا رنگ عرصه مناسبی برای ظهور پیدا کند، آنگاه برای آنکه خط باقی بماند، طول آن باید تا ورای حوزه دید امتداد یابد.

خط سیاه هر قدر باریکتر شود، به همان نسبت شدت خود را از دست می دهد و به خاکستری می گراید. خط سفید به بیشترین جلوه اش را در پس زمینه سیاه می یابد و هر چه باریکتر شود درخشندگی اش بیشتر است.

بنابراین خط عنصر مهمی با وظیفه خطیر ترکیب و ساختمان است و خط متصل می کند، جدا می سازد حمل و تقویت می کند، به هم می پیوندند و محافظت می نماید. خطوط یکدیگر را قطع می کنند و منشعب می شوند. ساده ترین شکل تجمع خطوط، شبکه خطهای عمودی یا افقی است که نزدیکی بیش از حد آنها باعث ایجاد یک سطح یک پارچه می شود. اگر خط باریکی در فواصل ثابت تکرار شود، اثر خاکستری یکپارچه ای را ایجاد می کند که در آن خط منفرد دیگر قابل تشخیص نخواهد بود، مشابه حالتی که در آن نقطه واحد موجودیت مستقل خود را در درون توده متراکم و هماهنگی از نقاط از دست می دهد اگر خطوط منفرد را از شبکه خارج کنیم، بلافاصله خطوط جدیدی منتها روی سطحی دیگر، پدیدار می شوند این امر باعث می شود به دو ویژگی اساساً هم ارزش و مهم در شبکه پی ببریم یعنی

جهت خرید فایل به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

خط سیاه و سفید که همواره به یکدیگر وابسته اند، دو خط مستقیم موازی خط سومی را مابین خود به وجود می آورند. رابطه منفی و مثبت که از جمله مهمترین موارد مواجهه با نیروهای متضاد است، خود به خود رخ می نماید. فضای ما بین که یک نتیجه فرعی است همان قدر اهمیت دارد که عنصر مولد آن افزایش تدریجی فاصله میان خطوط، افزایش تدریجی ضخامت خود خطها، حذف از بالا یا پائین، مورب ساختن در داخل محدوده فعالیتها و غیره همه فرآیندهای هستند که به دلیل سادگی خاص خود، دانش بنیادی، اما از یاد رفته ای را در ذهن ما زنده می کنند. خط هر قدر امتداد پیدا کند، ماهیت خود را از دست نمی دهد، وقتی خط امتداد یابد به سرعت از میدان دید خارج می شود. اگر خط در مقایسه با طولش بیش از حد ضخیم شود، چشم آن را دیگر به شکل سطحی صاف مشاهده می کند. در این صورت، خط تنها می تواند به طور ذهنی در قالب نسبت میان طول و عرض آن ادراک شود. خط به سهولت بیشتری از فاصله تاثیر می پذیرد.

«انواع خط»

انواع خط به نیروهایی که بر خط وارد می شود بستگی دارد. از جمله خط راست و مستقیم که در اثر فشار دو نیروی مساوی ایجاد می شود. در اثر فشار نیروهای نامساوی که به دو جهت خط وارد می گردد خط های دیگر مانند

جهت خرید فایل به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

خط مایل، مدور، خط شکسته، خط مارپیچ، خط دندانه ای و غیره ایجاد می شود. (شکل 10)

انواع خط عبارتند از خط راست که به صورت افقی، عمودی و مایل دیده می شود، خط منحنی، خط مواج، خط مارپیچ، خط شکسته، دندانه دارو زاویه دار که هر یک دارای نیرو و انرژی تصویری بوده و قابل ادراک و احساس هستند. هر گاه خط شکسته ای را که تحت تاثیر نیروهای جانبی بوجود آمده مشاهده کنیم، علاوه بر ادراک خط شکسته، به حالت ظریفی پیدایش سطح را خواهیم داشت که قسمتی از آن قابل رویت و قسمت دیگر آن هنوز به وجود نیامده خط شکسته با توجه به انواع مختلف آن دارای بیان مختلفی است. از جمله خط شکسته ای که زاویه آن قائمه باشد دارای استحکام و ایستایی است و منطقی به نظر می آید. اما خط شکسته ای که با زاویه بیش از 90 درجه باشد، مثلاً 120 یا 150 درجه، با انرژی بیشتری به نظر می آید بر عکس خط شکسته، با زاویه کمتر از 90 درجه خاموش و کم تلاش و منقبض خواهد بود.

در یک خط راست خواه عمودی و افقی، دو نوع انرژی تصویری قابل ادراک است، نوع اول مربوط به خط مورد نظر است که در امتداد خط و به جانب طرفین یعنی نقطه آغاز و ختم آن، بر خلاف جهت یکدیگر ادامه دارد. نوع

جهت خرید فایل به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

دوم انرژی و نیروی ناپیدایی است که از دو فضایی جانبی به اندازه مساوی به جانب خط متوجه است. نیروهای ناپیدای تصویری که در ارتباط با خطوط قابل ادراک هستند، در امر ابداعات هنری نقش مهمی دارند. در صورتی که بجای خط راست، خط مدور یا مارپیچی را در نظر بگیریم علاوه بر دو نوع انرژی تصویری عامل دیگری را ادراک می کنیم در این گونه خطوط در قسمت های فرو رفته، تعادل فشار نیروها بر هم خورده و نیروی یک جهت نسبت به جهت دیگر برتری دارد و در نتیجه فضای جانبی به اندازه متفاوت فعال است. ضمناً باید توجه داشت که خطوط مدور مانند خطوط شکسته، تا حدودی جلوه سطح را دارند که در حال کامل شدن می باشد. علاوه بر این دو کیفیت تصویری دیگر نیز در رابطه با فضای طرفین خط راست و مدور وجود دارد، بدین ترتیب که کیفیت تصویری دیگر نیز در رابطه با فضای طرفین خط راست برابر، و دارای یک جلوه و ارزش تصویری است، برعکس در خط مدو فضای طرفین نامساوی است و به صورت مثبت و منفی به نظر می آید. بخش درونی تحت فشارهای بیشتر ، فضای منفی قلمداد می گردد و فضای بیرونی نیز که تحت فشارهای کمتری است فضای مثبت محسوب می شود. با تغییر شکل خط و پهن و ضخیم شدن آن، انرژی تصویری که از دو

جهت خرید فایل به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

جهت آغاز و انتهای خط به طرفین ادامه دارد تضعیف یا تشدید می گردد. (شکل 11)

یک خط عمودی به تنهایی دارای انرژی تصویری است که از جانب پائین به بالا یا بالعکس ادامه دارد. همین خط یک واقعیت طولی است و مفهوم حرکت را القا می کند. با تکرار خطوط از قسمت جانبی، انرژی تصویری خط عمود کاهش می یابد و انرژی جدیدی که عکس حرکت اولیه است به جانب بعد جدید (سطح) که از تکرار و حرکت خط ایجاد شده است تداوم می یابد (شکل 12)

عنصر تصویری سطح می تواند به دو صورت مثبت و منفی وجود داشته باشد. که در شکل A با تکرار خط، سطح مثبت ایجاد شده است که دارای واقعیت عینی است.

در شکل B نیز فاصله بین دو خط (فضای بین دو خط) سطح منفی را القا می کند که واقعیت عینی ندارد ولی به عنوان سطح قابل ادراک است. در همین شکل انرژی تصویری به صورت کشش درونی ایجاد شده از دو جهت بالا به پائین و چپ به راست انرژی فضای را در دو جهت نشان می دهد. جریان در شکل D انرژی و فضایی از قسمت درونی به قسمت بیرونی جریان دارد.

www.kandoocn.com

جهت خرید فایل به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

در شکل E انرژی فضایی از قسمت مرکزی به اطراف به صورت شعاعهایی در جریان است و ضمناً به نقطه مرکزی تاکید می کند.

در شکل های (13 و 14) کشش از بیرون به درون متوجه است و در نتیجه دارای جلوه کاهشی یا انقباض است.

در شکلهای (15 و 14) کشش از درون به بیرون متوجه است و در نتیجه دارای جلوه افزایشی «انبساط» است.

خطوط مستقیم تنها از نظر طول با هم تفاوت دارند و به همین جهت کمتر زیبا هستند خطوط منحنی به خاطر درجات مختلف انحنا و طولشان زیبا هستند. خطوط منحنی و مستقیم متصل به هم یعنی ترکیب آنها، از خطوط منحنی به تنهایی متنوع ترند و در نتیجه دارای زیبایی بیشتری هستند و خوشایند ترند و خط مارپیچ یا خط زیبا به خاطر تنوعی که در انحنا و پیچش به خود دارد، نوازشگر چشم است. یک خط ساده که با زمینه اش در تماس به نظر نمی رسد مثل این است که با آن فاصله دارد. می تواند به وسیله ترکیب با خطوط دیگر بخشی از زمینه گردد.

می توان تنوعات با پایانی را در نتیجه مقابل هم قرار دادن در خط با تفاوت هایی از نظر جا، طول، حجم و خصوصیت رنگ و بافت بر روی یک سطح به وجود آورد. خط به عنوان خط می تواند سطحی را که بر روی آن قرار دارد به

جهت خرید فایل به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

طوری تقسیم کند که تنشی هماهنگ و دینامیک بوجود آورد به طور تعیین بین احساس زیبا شناختی حاصله از خطی که دقیقاً در مرکز یک سطح قرار دارد(خواه عمودی یا افقی) و خطی که در مرکز قرار ندارد تفاوت زیادی وجود دارد. چسبیدن یک خط به لبه یک سطح به آن حرکت، سرعت و نیرویی می دهد اما خط در حالت تقارن چیزی جز خصوصیت خود را نشان نمی دهد.

خطوط مایل اغلب توسط آنها که در جستجوی هیجان و شور هستند به کار گرفته می شود بیشتر عناصر معماری و منظره بر پایه خطوط عمودی هستند حتی فعالیت های اساسی حرکت معمولی انسان اساساً عمودی و افقی هستند اما خطوط مایل در هنر همان شور و هیجان را که در حرکت مایل نظیر رقص باله است را پدید می آورد. حرکت مایل ریتیم به طور یقین دارای توان و نیروی بیشتری است و خط مایل به عنوان عنصر دیزاین بسیار پرتوان تر از دایره است.

خطوط منحنی می تواند دیناسیم و حرکت را نشان دهند. نظیر امواج دریا، ارابه های در حال حرکت و ... خط نه تنها حجم و شکل و فرم را می تواند نشان دهد بلکه می تواند فضا را نیز در بر گیرد. این امر را با خط منحنی می توان نشان داد. یک نیم دایره که در داخل آن مثلاً یک خط عمود یا افقی قرار دارد و یا شکل نعل مانندی که در داخل آن یک خط افقی یا عمودی

جهت خرید فایل به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

دیده شود، چیز جالبی را که در این امر مشاهده می شود این است که شی یا شکل داخل نیم دایره یا شکل نعل با وجود کوچکی و کم وزنی در وهله اول به چشم می خورد ولی شکل بزرگتر آن یعنی نیم دایره بعداً به چشم می خورد.

بنابراین خط می تواند همه چیز را نشان بدهد: با خطوط کناری، شکل یا فرم با تقاطع و کنار هم قرار دادن یا روی هم افتادن خطوط انواع کمپوزیسیونها، حجم ها و حتی حرکتها.

هر خط با رنگی هماهنگی دارد. مثلاً از خطوط مستقیم، خطوط افقی با آبی و سیاه و خط قائم با سرخ و سبز و خط مایل با زرد از لحاظ کارکتر مشابه می باشند و چنانچه این خطوط با رنگ های فوق به کار روند اثرات خاص آنها تشدید می گردد و برعکس چنانچه با رنگ متضاد به کار روند از اثر آنها کاسته می شود. تکرار خط در ایجاد بافت شکلی تازه و کیفیات بصری جدید موثر است و جهت حرکت و نحوه قرار گرفتن آن حائز اهمیت است. همچنان که خط عمودی هماهنگ با نیروی جاذبه، متوازن و نشان دهنده مکان در فضاست بدن انسان نیز همانند آن، با این خصوصیت تطابق دارد.

www.kandoocn.com

جهت خرید فایل به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

و برعکس خط افقی متعادل، ساکن و نمایشگر انسان خوابنده است. خط مایل نیز همان خط عمودی است که به جانب خط افقی متعادل است و برعکس ، خط مایل همان خط افقی است که به جانب خط عمودی تمایل دارد.

اما در هر صورت علاوه بر شکل خط که به صورت مجدد دارای بیان خاصی است، نحوه استفاده و روش طراحی و ترکیب بندی آن در ایجاد نمونه های تصویری بدیع حائز اهمیت است.

«رنگ»

رنگ الفبای احساس هنرمند است. مهمترین و پر محتوا ترین بعد هنر.

مشکل است توضیح داد چگونه درک رنگی بصری عمل می کند. ما وقتی می توانیم ببینیم که، حس ما برانگیخته شود و این هنگامی است که نور سفید به طول موجهای مختلفی تجزیه شود و به چشم ما برسد. این طول موجهای مختلف در نتیجه انکسار و یا انعکاس صورت می گیرد. ما نه تنها درجات مختلف خاکستری ها بلکه رنگ های مختلف که درک ما را از شکل اشیا کامل می سازد، آنها را زنده و مشخص تر می کند و به آنها شخصیت و خصوصیاتی نضظیر گرمی و سردس می دهد، ما نیز می توانیم ببینیمو قوه ادراک شخص هنگامی که رنگها در هارمونی یا تضاد با یکدیگر قرار می

جهت خرید فایل به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

گیرند، آنها را به سهولت تغییر می دهد و هر یک را با کیفیات مشخص کننده آن در ذهن ثبت می کند.

رنگ از چند جهت شبیه موسیقی است. به همان طریقی که مجموعه ای از نتها را باید انتخاب کرد و ترکیب آنها یک قطعه موسیقی ساخت، رنگ نیز نوعی ماده اصلی است که نیاز به ترکیب و کمپوزیسیون دارد تا زندگی هنری خودش را پیدا کند. اصول و اساس هماهنگی که نیازهای زیبایی شناختی چشم انسان را برطرف می کند، گاهی به عنوان احساس رنگ یا فرهنگ رنگ تلقی شده است. گرچه این حس تا حدی در اکثر مردم وجود دارد ولی به خاطر کسب موفقیت بیشتر در کار هنری نیاز به پیشرفت و پرورش دارد.

رنگ مهمترین عنصر بعدی از نظر بار احساسی و عاطفی است، بنابراین دارای نیروی ویژه ای در انتقال اخبار بصری است. رنگ نه فقط دارای معانی عام است که مورد قبول همگان می باشد بلکه دارای معانی رمزی نیز هست، مضافاً این که افراد هر یک به فراخور نوع شخصیت در انتخاب رنگ هستند. ولی به رغم تمام اهمیتی که برای رنگ قائل شده اند، نحوه انتخاب آن به ندرت همراه با تجزیه و تحلیل درست و حساب شده انجام می گیرد به هر حال خواه درباره آن درست فکر شده باشد خواه نه، وقتی رنگ انتخاب می شود معانی بلسیار زیادی همراه با آن منتقل می گردد.

جهت خرید فایل به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

رنگهای اصلی (Primear):

رنگ های اصلی عبارتند از (قرمز) – (زرد) و (آبی) علت این نام گذاری این است که این سه رنگ را نمی توان از ترکیب رنگهای جسمی (مانند گچ – انواع دوده – رنگدانه ها – خاک چینی و ...) بدست آورد و به عبارت بهتر در جهان طبیعت رنگهایی وجود ندارد که بتوان از ترکیب آنها این سه رنگ را بدست آورد در حالی که این سه رنگ خود مولد و سازنده تمام رنگهای دیگر هستند.

رنگهای فرعی (Sekunnder):

رنگ های فرعی رنگهایی هستند که از ترکیب متناسب 2 رنگ اصلی به دست می آیند و عبارتند از : سبز (آبی + زرد) – نارنجی (قرمز + زرد) و بنفش (آبی + قرمز)

ذکر این نکته لازم به نظر می رسد که به طور کلی 3 نوع بنفش می توان بدست اورد که به شکل زیر بدست می آیند:

بنفش دو گانه: یک واحد قرمز + یک واحد آبی

بنفش گرم: با دو واحد قرمز + یک واحد آبی

بنفش سرد: یک واحد قرمز + دو واحد آبی

رنگهای سه گانه (Tertear):

www.kandoocn.com

جهت خرید فایل به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

رنگهایی هستند که از ترکیب 3 رنگ اصلی با نسبت های مختلف پدید می آیند. مثلاً خاکستری تیره که حاصل ترکیب قرمز + زرد + آبی با نسبت مساوی است و نیز چنان چه سه رنگ اصلی را با نسبت های مختلف مخلوط کنیم رنگهایی مانند قهوه ای مایل به زرد – قهوه ای مایل به قرمز – قهوه ای ای مایل به زیتونی و ... بدست می آیند.

رنگهای خنثی یا بیرنگها (Acromatic):

شامل سیاه – سفید – خاکستری می باشند که به آنها بیرنگها گفته می شود. در واقع بیامگر نور و تاریکی هستند نه رنگ. مخمل سیاه را تیره ترین سیاه و باریت سولفات را روشنترین سفید می دانند. این رنگها در نسبت یافتن و مجاورت با رنگهای دیگکر تاثیرات بنیادی و شخصیتی در آنها نمی گذارند به همین سبب به عنوان رنگ های خنثی شهرت دارند.

گام رنگی

گام رنگی عبارت است از 7 رنگ متوالی که به طور طبیعی در فواصل معین نسبت به یکدیگر واقع شده باشند. این هفت رنگ همان هفت رنگ ناشی از تجزیه نور سفید می باشند یعنی: 1- قرمز 2- نارنجی 3- زرد 4- سبز 5- آبی 6- نیلی 7- بنفش.

www.kandoocn.com

جهت خرید فایل به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

توجه به الفبای موسیقی و الفبای نقاشی پیوند و همبستگی این دو هنر را نشان می دهد.

گام های موسیقی نیز 7 گام است یعنی: دو – ر – می – فا – سو – لا – سی و همچنین می دانید که در موسیقی 2 نوع گام داریم یعنی گام بزرگ (ماژور) و گام کوچک (مینور) در رنگ نیز گام رنگی شامل 2 گروه می باشد یعنی گام رنگی «سرد» و گام رنگی «گرم» و تفکیک آنها بر پایه میزان رنگ آبی یا قرمز موجود در هر یک اا‌ز رنگ های ترکیبی انجام می شود.

اقسام گام رنگی (سرد – گرم)

رنگهایی که در گام رنگی گرم قرار دارند عبارتند از: قرمز – نارنجی – زرد مایل به نارنجی. این رنگ ها از لحاظ عاطفی گرمازا هستند. رنگهای موجود در گام رنگی سرد عبارتند از: آبی – سبز – زرد مایل به سبز – نیلی. در مورد رنگ بنفش باید اشاره کرد که جزؤ هیچ کدام از گام ها ذکر نشد زیرا ترکیبی از قرمز و آبی می باشد و بر این اساس که قرمز آن بیشتر باشد یا آبی آن بیشتر باشد می توان آن را جزء گام گرم یا سرد قرار داد. دانشمندان به این واقعیت پی برده اند که رنگ های دارای طول موج زیاد مانند قرمز – نارنجی – زرد پس از مدت زمانی کوتاه از طریق چشم بر روی اعصاب انسان اثر می کنند و موجب افزایش فشار خون و سرعت طپش قلب می گردند و برعکس

جهت خرید فایل به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

رنگهایی که طول موج کوتاهتری دارند مانند سبز – آبی – نیلی (گاه رنگی سرد) از فعالیت دستگاه عصبی می کاهند و موجب نوعی آرامش، سستی، سکون و یا حتی افسردگی می شوند.

رنگ های مکمل

می دانید که سه رنگ قرمز – زرد – آبی رنگ های اصلی هستند که از ترکیب آنها خاکستری تیره حاصل می شود. رنگ مکمل برای هر یک از این سه رنگ اصلی عبارت است از مجموعه دو رنگ دیگر. به عبارت بهتر دو رنگ مکمل، دو رنگی هستند که از آنها بتوان تمام رنگهای طیف را بدست آورد. مثلاً قرمز و سبز دو رنگ مکمل هستند زیرا سبز مجموعه آبی و زرد است. همچنین آبی و نارنجی مکمل اند چون نارنجی ترکیبی از قرمز و زرد است و چنین رابطه ای میان زرد و بنفش وجود دارد . در توضیح تعریف دوم باید گفت که چنانچه قرمز و سبز را در نظر بگیریم سبز خود برابر است با ابی و زرد که در مجموع با قرمز می توانیم از آنها تمام رنگ های طیف را استخراج کنیم. باید توجه داشت که برخلاف نورهای رنگین که مجموعاً نور سفید پدید می آورند، در رنگدانه ها چنانچه ترکیب مناسبی از رنگهای مکمل بسازیم این ترکیب که خود برابر مجموع سه رنگ اصلی می باشد رنگ خاکستری تیره به وجود می آورد. جدول رنگ های مکمل:

جهت خرید فایل به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

(قرمز + نارنجی) نارنجی + آبی ← خاکستری

(آبی + زرد) سبز + قرمز ← خاکستری

(آبی + قرمز) بنفش + زرد ← خاکستری

تنالیته (Tonality):

سایه روشن های نزدیک به هم از یک رنگ را اصطلاحاً تنالیته های آن رنگ می نامند. چنان چه رنگی را با سیاه و سفید به میزان های مختلف مخلوط کنیم به طوری که مطلقاً تبدیل به رنگ دیگری نشود و تنها درجات مختلف تیره و روشنی آن رنگ را نشان بدهد تنالیته آن رنگ به دست آمده است (مثلاً سبز روشن تا تیره) تنالیته کیفیتی است که حاصل کاستن از شدت رنگی و تیره یا روشن کردن هر رنگ می باشد و برای تاکید بر ویژگیهای روانی یک رنگ به کار می رود مثلاً چنانچه بخواهیم بر رنگ خاصی مانند آبی تاکید کنیم و در عین حال برای رفع یکنواختی و کسالت ناچار به تنوع در اثر باشیم برای آنکه ویژگیهای رنگ مورد نظر از دست نرود تنها راه استفاده از تنالیته های مختلف آن رنگ می باشد.

هارمونی (Harmony):

هارمونی عبارت است از تناسب و هماهنگی کخ می تواند بین صداها، فرم ها و همچنین رنگ ها ایجاد کرد و از وجوه اشتراک بین دو یا چند رنگ می

جهت خرید فایل به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

توان به هارمونی رنگی دست یافت. مثلاً چنانچه شما یک رنگ قرمز تند را روی کاغذ سفیدی قرار دهید ممکن است چشم بیننده را از تماشای آن آزرده شود ولی اگر همین سفید زمینه را تغییر دهید و رنگ قرمز تند را در میان تعداد بیشتری رنگ های سرخ و یا رنگ های دیگر تماشا کنید از مشاهده آن احساس رضایت خواهید کرد. در این حالت چشم در معرض تاثیرات هارمونیک قرار گرفته است.

هارمونی در رنگ ها را به بیان ساده تر می توان به هم خانواده بودن رنگ ها تعبیر کرد یعنی زمانی دو رنگ را هارمونیک می نامیم که در یک یا چند عامل رنگی پدید آورنده شان مشترک باشند. وقتی می گوئیم آبی و سبز با یکدیگر هارمونی دایند و هماهنگ هستند در واقع به این علت است که آبی و سبز هر دو آبی هستند که تنها به یکی از آنها کمی زرد اضافه شده است و عنصر ابی در هر دو مشترک است. و نیز هنگامی که می گوئیم بنفش – نارنجی – قهوه ای هارمونیک هستند به این دلیل است که عنصر قرمز در تمام آنها مشترک است.

قرمز + زرد + آبی (با نسبت های خیلی خاص): قهوه ای

قرمز + زرد: نارنجی

قرمز + آبی: بنفش

www.kandoocn.com

جهت خرید فایل به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

بنابراین در مثال فوق عامل هارمونی رنگ قرمز است.

کنتراست رنگی (Contrast):

کنتراست (تضاد – تباین) عبارت است از اختلافی که میان 2 چیز موزد مقایسه وجود دارد. این عامل در تمام هنرها مشترک بوده و کاربردهای وسیعی دارد. این تضاد اساساً یکی از عوامل ایجاد زیبایی های بصری می تواند باشد. اصولاً7 نوع کنتراست رنگی می توان در نظر گرفت که توجه به آنها برای کاربرد اصولی رنگها بسیار مهم می باشد.

کنتراست های رنگی (تضادهای هفتگانه) عبارتند از:

1- کنتراست رنگهای اصلی (Contrast of Hue):

ساده ترین نوع کنتراست، تضاد میان سه رنگ اصلی یعنی قرمز – زرد – آبی می باشد که اساساً هیچ نوع وجه اشتراکی میان آنها وجود ندارد و چنانچه از آنها به صورت دوبدو استفاده کنیم نوعی نزاع رنگی به وجود می آورند. باید توجه داشت که چنانچه بین 2 سطح رنگی از 2 رنگ اصلی که با هم جور کرده ایم فضایی به رنگ سفید یا سیاه قرار دهیم از این تضاد و کنتراست به شدت کاسته خواهد شد. کنتراست رنگ های اصلی که به آن اصطلاحاً کنتراست «ذات رنگی» نیز گفته می شود غالباً در آثار بومی مردمان

www.kandoocn.com

جهت خرید فایل به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

کشورهای جهان مانند انواع صنایع دستی، فرش ها، گلدوزی ها و ... مشاهده می گردد .

مینیاتورهای ایرانی و هندی، تصاویر پنجره های رنگی کلیساهای گوتیک اروپایی عموماً با توجه به کنتراست رنگ آمیزی شده اند. از نقاشانی که با توجه به این خاصیت رنگی به خلق آثاری پرداخته اند می توان پیکاسو – میرو – ماتیس را نام برد.

2- کنتراست تیره – روشن (Light and dark Cont.):

روز و شب، نور و سایه و اساساً روشنایی و تاریکی دو عامل متضاد هستند که کنتراست آنها عاملی مهم در حیات بشر است. ساده ترین ابزار برای نمایش دادن این کنتراست به کارگیری دو رنگ سیاه و سفید است که نهایت تضاد تیره و روشن را نشان می دهند و در میان آندو مجموعه ای از خاکستری ها وجود دارد. بالاترین حد سیاه «مخمل سیاه» و بالاترین حد سفید یا سفید محض «باریت سولفات» می باشد. در میان آندو بی نهایت خاکستری می توان در نظر گرفت. خاکستری رنگی خنثی است که به راحتی تحت تاثیر رنگ های مجاورش قرار می گیرد و تحرک یا سکون می پذیرد. بنابراین با بکاربردن خاکستری در جوار رنگ های دیگر می توان آنرا براحتی رنگین جلوه داد.

www.kandoocn.com

جهت خرید فایل به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

آنچه ذکر شد مربوط به سیاه و سفید و خاکستری های مابین آن دو بود. در مورد سایر رنگ ها نیز کنتراست تیره و روشن وجود دارد. مثلاً مابین یک آبی تیره و آبی روشن (سفید آبی) مقادیر متنابهی آبی های واسطه وجود دارند که در حکم همان خاکستری ها عمل می کنند.

3- کنتراست سرد و گرم (Cold and Warm Cont.):

رنگها اصولاً از نظر اثرات روانی دارای حرارت و یا برودت روانی می باشند. رنگهایی که در ترکیب آنها قثرمز وجود دارد گرم هستند مانند: قرمز – نارنجی و البته زرد جزء رنگهای گرم می باشد. رنگهایی که در ترکیب آنها عنصر آبی وجود دارد سرد هستند مانند: آبی – سبز – نیلی – بنفش مایل به آبی و ... نکته ای که باید به آن توجه داشت این است که زرد روشنترین رنگها (در دایره رنگی) و بنفش تیره ترین رنگ است و بیشترین تضاد تیره – روشن میان این دو رنگ برقرار می باشد. بیشترین تضاد سرد و گرم نیز میان قرمز مایل به نارنجی با سبز مایل به آبی تیره وجود دارد.

دو رنگ سبز و بنفش از انجا که حد فاصل سردی و گرمی هستند خواص جالبی دارند. چنانچه به سبز قدری زرد بیافزائیم به گرمی میل می کند و هر چه بر آبی آن بیافزائیم سرد تر می شود چون در واقع ترکیبی است از سرد

جهت خرید فایل به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

(آبی) و گرم (زرد). شاید همین حالت دو گانگی سبز باعث می شود که رنگی شاد به نظر برسد که هرگز حالتی یکنواخت و ملال آور بخود نمی گیرد.

بنفش نیز حد فاصل سردی و گرمی (آبی و قرمز) می باشد و حالتی دو گانه دارد که می تواند بطرف سرد یا گرم بودن سیر کند. باید توجه داشت که بکارگیری رنگ بنفش در سطوح وسیع حالتی ترسناک و وهمم انگیز پدید می آورد.

غالباً در آثار نقاشی برای کمک به بعد نمایی در اثر، اجسام نزدیک را با رنگ های گرم و آنها را که دورتر هستند با رنگهای سرد نشان می دهند.

4- کنتراست رنگهای مکمل (Complementary Cont.):

دو رنگ مکمل و متضاد جلوه ای بی نظیر ارائه می دهند. مثلاً سبز در کنار قرمز اثرات رنگی خود را با شدت بیشتری بروز می دهد و قرمز نیز در این حالت بهترین تابش خود را دارد. بنابراین در کنار یکدیگر بودن آنها باعث می شود تا هریک از آنها خود را با قدرت بیشتری نشان دهد و با جذابیت بیشتری ظاهر گردد. همین خالت در مورد بنفش و زرد و همچنین آبی و نارنجی نیز صادق است. این حالت اصطلاحاً کنتراست رنگ های مکمل نامیده می شود. مجموع هر رنگ با مکمل آن تولید خاکستری می نماید (مانند ترکیب سه رنگ اصلی):

www.kandoocn.com

جهت خرید فایل به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

سبز + قرمز = خاکستری مایل به سبز یا مایل به قرمز

آبی + نارنجی = خاکستری مایل به آبی یا نارنجی

زرد + بنفش = خاکستری مایل به زرد یا بنفش

خاکستری حاصل از ترکیب سیاه و سفید، خاکستری بی رنگ (آکروماتیک) یا خنثی است دئر حالی که اگر رنگهای مکمل را ترکیب کنیم خاکستری حاصل رنگین (کروماتیک) خواهد بود.

نکته الف: چنانچه مربع خاکستری رنگی را بر روی زمینه ای رنگی قرار دهیم، مربع خاکستری جلوه ای از رنگ مکمل آن زمینه را بخود می گیرد. مثلاً مربع خاکستری روی زمینه قرمز به صورتی مایل به رنگ مکمل زمینه دیده می شود یعنی به خاکستری مایل به سبز.

نکته ب: «پس تصویر» (After Image): اگر زمانی کوتاه به خورشید خیره شوید و سپس چشمهایتان را ببندیدسیاهی چشمها را فرا می گیرد و چنانچه مدتی به یک زمینه سبز رنگ خیره شوید و سپس چشمها را ببندید در زیر پلک هایتان به جای زمینه سبز، رنگ قرمز ظاهر می شود. بنابراین می توان نتیجه گرفت که چشم بعد از مشاهده هر رنگ تمایل دارد که مکل آن را نیز ببیند. از این خاصیت می توان برای جذابیت بخشیدن به اثار هنری استفاده نمود. این حالت خاص را که منشاء آن در سیستم عصبی – بینایی انسان می

جهت خرید فایل به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

باشد پس تصویر می نامند. کنتراست رنگ های مکمل معانی و حالاتی خاص را تداعی می کند. مثلاً بودن و نبودن – روز روشن و شب تیره و تار – تابستان و زمستان – آتش و آب (آبی و نارنجی) – تحرک و سکون – لطافت و خشونت – نرمی برگ گل در برابر خشونت خارهای آن – امید و ناامیدی – دایره و مربع – هیاهو و سکوت – پیچیدگی در برابر صراحت – جنگ و صلح – صدای بم ترومپت در برابر نی – تشنگی و سیرابی و ...

و اما پس از توضیحات فوق می پردازیم به موارد کاربرد کنتراست رنگهای مکمل. این کنتراست غالباً شوک بصری خاصی ایجاد می کند و بسیار به چشم می آید و به همین علت از این کنتراست غالباً برای موارد خاص نظیر پوسترها - طرح جلد مجلات و کتابها و علائم تجاری و هر جایی که لازم است بیشترین تاثیرات بصری در حداقل زمان به بیننده انتقال یابد استفاده می شود.

در مورد یک پوستر که باید به سرعت دید انسان را به خود جذب کند مهمترین وظیفه بر عهده عامل رنگ است زیرا چشم نسبت به رنگ حساستر است تا فرم. استفاده از دو رنگ مکمل ایجاد یک هیاهو و جنجال رنگیمی نماید که چشم را به سرعت به سوی خود جذب می نماید و پس از آن است که شخص متوجه فرم و پیام پوستر می شود. همین حالت هنگام عبور از

جهت خرید فایل به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

کنار دکه روزنامه فروشی یا گذر از پشت ویترین کتابفروشی صادق است. زیرا در زمانی بسیار محدود جلد یک کتاب یا مجله باید توان آنرا داشته باشد که چشم بیننده را بخود جذب کرده و ثابت نگهدارد.

رنگهای مکمل شدیدترین جلوه رنگی را بروز می دهند که در آثار و فعالیتهای هنری کاربردهای فراوان دارد.

5- کنتراست همزمان (Simoltaneous Cont.):

تضاد همزمان (سیمواتانه) عاملی است که در بخش قبل نیز مختصراً به آن اشاره کرده ایم. و اینک با آن بیشتر آشنا می شوید:

اگر دو مربع خاکستری یکسان را در زمینه های مختلف قرار دهیم مثلای یکی را در زمینه سیاه و دیگری را در زمینه سفید، خواهیم دید که مربع خاکستری در زمینه سیاه روشنتر به نظر می رسد در حالی که همان خاکستری در زمینه سفید به نظر تیره تر خواهد آمد. این حالت نشان می دهد که هر رنگی با توجه به این که در کنار چه رنگی به طور همزمان دیده می شود جلوه های متفاوتی پیدا می کند و این حالت را کنتراست همزمان می نامند.

همچنین با توجه به اینکه چشم همواره بدنبال دیدن هر رنگ با مکملش می باشد، چنانچه رنگ مزبور را در عالم واقع نبیند آنرا در عالم مجاز بخودب خود

جهت خرید فایل به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

ایجاد می کند (مساله پس زمینه یا After Image) بنابراین خاکستری روی زمینه آبی بنظر خاکستری مایل به نارنجی می رسد و ... همچنین اگر مدتی به زمینه ای زرد رنگ نگاه کنیم و بعد به زمینه ای سفید چشم بدوزیم چشم ما مشابه آن رنگ زرد را در آن حالت روی زمینه سفید به رنگ بنفش تجسم خواهد بخشیدو مثلاً اگر زمینه زرد به شکل برگ درخت باشد روی دیوار سفید همان برگ به رنگ بنفش ظاهر می شود اگر چه اصلاً وجود خارجی ندارد. باید توجه داشت که کنتراست سیمولتانه پدیده ای ذهنی است و به هیچ وجه جنبه عینی ندارد.

6- کنتراست اشباع (contrast of Saturation):

اشباع یا سیری یک رنگ به مفهوم نهایت خلوص آن رنگ می باشد. گاهی لازم است که از این حالت اشباع و خلوص و قدرت رنگی کم کنید. برای این کار چهار راه وجود دارد که از میزان خلوص و قدرت رنگ می کاهد و عبارتند از:

الف) ترکیب با سفید ب) ترکیب با سیاه

ج) ترکیب با خاکستری د) ترکیب با رنگ مکمل

مثلاً چنانچه قرمز خالص را با سفید مخلوط کنیم رنگ صورتی حاصل می شود که بسیار ملایمتر و سردتر از قرمز است. همین طور بنفش خالص

جهت خرید فایل به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

چنانچه با سفید ترکیب شود شخصیت تند آن ملایمتر و مطبوعتر می شود. ترکیب با سیاه باعث می شود که رنگهای اشباع کدر و تیره شود. حالتی که اصطلاحاً می گویند سیاه رنگها را می کشد مثلاً زرد با سیاه حالتی چرک و تیره می یابد و قرمز با سیاه قهوه ای متمایل می شود و آبی با سیاه حالتی بسیار تاریک پیدا می کند. بنابراین سیاه روشنایی رنگها و درخشش آنها را می گیرد و رنگها را می کشد.

خاکستری نیز رنگهای اشباع را تیره و تار می سازد. رنگ مکمل نیز همین حالت را دارد و از درخشش رنگها کم می کند مثلاً اگر بخواهیم مقداری از شدت رنگ بنفش کم کنیم کافی است قدری زرد به آن بیفزائیم.

7- کنتراست وسعت سطح (Contrast of Extention):

این کنتراست به 2 عامل بستگی دارد که عبارتند از :

الف) میزان درخشندگی یک رنگ

ب) مقدار سطحی که آن رنگ اشغال کرده است.

این دو عامل باید میان دو یا چند رنگ که مجاور یکدیگرند سنجیده شود و امری نسبی است. «گوته» شاعر آلمانی و تئوریسین رنگ ارزشهای رنگی را بر حسب اعداد زیر شماره بندی کرده بود:

www.kandoocn.com

جهت خرید فایل به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

سفید 0 زرد 3 نارنجی 4 قرمز 6 بنفش 9

آبی 8 سبز 6 سیاه 12

با توجه به اعداد فوق نسبت میان رنگ های مکمل به این قرار می باشد:

نسبت زرد به بنفش: $\frac{۳}{۹}=\frac{۱}{۳}$ (3 به 9 یا 1 به 3 یعنی سطح بنفش باید سه برابر زرد باشد تا تعادل بصری ایجاد شود)

نسبت نارنجی به آبی: $\frac{۴}{۸}=\frac{۱}{۲}$

نسبت قرمز به سبز: $\frac{۶}{۶}=\frac{۱}{۱}$

براساس نسبت های فوق رنگ بنفش که تیره ترین رنگهاست باید از لحاظ مساحت سه برابر مساحتی که زرد اشغال کرده به خود اختصاص دهد تا با زرد به حالت توازن برسند. همچنین آبی باید دو برابر وسعت نارنجی باشد ولی سبز و قرمز می توانند سطوح برابری داشته باشند. نسبت های دیگر عبارتند از:

نسبت نارنجی به زرد: 4 به 3

نسبت زرد به قرمز: 3 به 6 $\left(=\frac{۱}{۲}\right)$

نسبت زرد به آبی: 3 به 8

www.kandoocn.com

جهت خرید فایل به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

نسبت زرد به قرمز و آبی: 3 به 6 و 8

نسبت نارنجی به بنفش و سبز: 4 به 9 و 6

مثلاً چنانچه بخواهیم زرد را در کنار قرمز و آبی بکار ببریم باید 3 واحد به زرد اختصاص بدهیم و 6 واحد به قرمز و 8 واحد به آبی تا تعادل بصری ایجاد شود. آنچه ذکر شد تنها هنگامی صدق می کند که هر یک از رنگ های مورد بحث در منتهای درجه خلوص خود باشند و در این حالت توازن بصری پدید می آید ولی چنانچه بخواهیم به دلیل خاصی این تعادل را به نفع یکی از رنگها بهم بزنیم تا معنی خاصی حاصل شود کافی است نسبت یکی از رنگها را بیشتر کنیم و به آن حالت غالب و مسلط بدهیم.

فصل سوم

«بررسی تاثیرات خط و رنگ در فرم و لباس»

یک طرح لباس که در قالب یک طرح تصویری دیده می شود، در واقع بوسیله همان عنصر بصری شکل گرفته است، در واقع می توان با استفاده از این عناصر در طراحی لباس قدرت مانر آنرا در جهت تاثیر گذاری آنها در حد دلخواه تا حد زیادی گسترش داد.

بررسی کردیم که خط قائم خطی است که از بالا به پائین یا بر خلاف حرکت می کند و به موازات نخ شاغول قرار می گیرد این خطی است که با افق گوشه

جهت خرید فایل به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

90 درجه می سازد، آنرا خط عمودی نیز می گویند. خط قائم یا عمودی نمودار برافراشتگی، رشادت و مقاومت و استقامت است خطی است پرتحرک که از حداکثر امکانات جنبش برخوردار است. بنابراین طبیعی است استفاده از این خط در یک فرم آنرا بلندتر و کمی باریکتر نشان می دهد.

خط افقی خطی سرد است حالت سکون و استراحت دارد و به خط افق نزدیک است و انسان به اوج رسیدن را در آن نمی بیند. مسیر فعالیت آن نزدیک سطح افقی است بنابراین وقتی روی سطحی قرارمی گیرد آنرا تضعیف کرده و از اندازه عمودی آن می کاهد. آنرا کمی پهن نشان می دهد.

در یک فرم ساده لباس این خطوط می تواند یک کمربند یا نوار دوخته شده ای روی لباس یا برشی روی آن باشد بهرحال اینها خصوصیات خط اعم از اتصال و جدا سازی در ترکیب و ساختمان است. اما خط وقتی به عنوان خطوط مطرح می شود باز خواص جداگانه ای پیدا می کند. ساده ترین شکل تجمع خطوط، شبکه خطهای عمودی و افقی است. اگر خط عمود باریکی در فواصل ثابت تکرار شود، اثر خاکستری یکپارچه ای را ایجاد می کند که قد را بلندتر و اندام را لاغرتر نشان می دهد و خصوصیات عمودی آن به صورت شبکه ای از خطها تشدید می یابد.

www.kandoocn.com

جهت خرید فایل به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

حال اگر این خطها محدود و فاصله دار باشند این دو خط مستقیم موازی به خط سومی را مابین خود بوجود می آورند. ما را با نیروهای متضاد مثبت و منفی مواجه می سازند. حال اگر همین خطوط در مقایسه با طولشان بیش از حد ضخیم شوند و یا اینکه فواصل آنها به گونه ای باشد که خط سوم بین آنها بیش از حد ضخیم باشد (راه راه درشت) طول فرم یا قد را کوتاه تر از آنچه هست نمایان می سازند و به علت ایجاد سطحهای وسیع مثبت مابین آنها فرم پهن تر و چاق تر به نظر می رسد. (شکل 1)

خطوط افقی تقریباً حالاتی یالعکس خطوط عمودی را دارا هستند خط افقی وقتی به صورت مجموعه ای از خطوط فاصله دار یا ممتد باشد حالات آن تغییر می کند. به صورتی که کوتاهتر و فرم را باریکتر نشان می دهند.

در صورتی که فواصل این خطوط نزدیک به هم باشد فرم پهن تر اما طول بلندتر از آنچه هست نشان داده می شود. (شکل 2)

خط اریب یا خط مایل نشاندهنده ناپایدداری، پویایی و تحرک است این خط هر اندازه به محور افقی نزدیک شود کیفیت افقی آن نیز بیشتر می شود و با نزدیک شدن به محور عمود دارای کیفیت خط عمودی می گردد. در این خطوط طول خط نقش بسیار مهمی را ایفا می کند و بستگی به کوتاهی یا بلندی آن طول را کوتاهتر یا بلندتر از آنچه هست نشان می دهد. خط اریبی

جهت خرید فایل به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

که به محور افقی نزدیک است و طول آن کوتاه است قد را کوتاهتر نشان می دهد. اما اگر به محور عمودی نزدیک باشد در نتیجه طول آن بیشتر خواهد شد و باعث می شود که جداسازی در عرض انجام شود بنابراین عرض کمتری را نشان داده و طول افزایش خواهد یافت (شکل 3)

خطوط منحنی نرم و لطیف و آرام هستند که کاملترین شکل آنها دایره است. در خط منحنی نیروهایی بیرونی و درونی یکدیگر را در نقطه به نقطه خط خنثی کرده و احساس بصری ملایمی را القا می کنند. (شکل 4)

خطوط منحنی برای افراد نرمال مناسب می باشد و حالات و خصوصیات آن شبیه به خطوط اریب می باشد. خطوط مایل، اریب منحنی همیشه در یک گروه هستند و تنها اندازه طولی آنها و محل استفاده از آنها حالات متفاوتی را به وجود می آورند. به عنوان مثال اگر خط افقی درکمر که یا بصورت لباس دوتکه یا برش یا نواری است، منحنی شاد همان خواص خط افقی را دارد اما با این تفاوت که اگر قوس آن به سمت پائین تنه باشد بالا تنه را بلندتر نشان می دهد و اگر قوس آن به سمت بالا باشد پائین تنه را بلندتر نشان می دهد بنابراین استفاده های آن با توجه به جایگیری آن متفاوت است.

خطوط شکسته خطوطی خشن با تهاجم و تشویش هستند. این خطوط فقط از لحاظ روحی و روانی با خطوط منحنی متفاوت هستند و نیز از لحاظ طولی

جهت خرید فایل به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

و محل استفاده از آنها حالات متفاوتی را ایجاد می کنند. خطوط جناغی از خطوط شکسته هستند که به طور کلی از حالات خطوط عمودی در طراحی لباس تبعیت می کنند از انواع آنها می توان برای کوتاهتر یا بلندتر کردن افراد یا چاقتر و لاغرتر کردن اندامها استفاده کرد.

الف) طرحهای جناغی فاطله دار اندام را چاقتر نشان می دهند پس از آن برای اندامهای لاغرتر استفاده می توان کرد.

ب) طرح های جناغی نزدیک به هم اندام را لاغرتر نشان می دهند و مناسب افراد چاق هستند.

ایجاد خطای باصره توسط خطوط

طرحهای جناغی به علت داشتن گوشه تیز و خروج شدید انرژی از این گوشه ها چشم را به جهتی که گوشه در آن قرار دارد می کشاند و باعث خطای بصری می شود. به عنوان مثال خطوط جناغی که گوشه تیتر آنها به سمت محور افقی است گویی که به سمت محور افقی در حال تزلزل هستند و به خاطر ایجاد خطای باصره قد کوتاهتر به نظر می رسد و بالعکس آن نیز بخاطر آنکه گوشه تیز آنها از محر افقی به ترتیب دورتر می شود قد را بلندتر نشان می دهد.

شکل زیر واقعیت خطای بصری را بیشتر توضیح می دهد (شکل 5)

www.kandoocn.com

جهت خرید فایل به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

هر سه خط با اندازه های یکسان هستند اما تاثیر خط اول در ترکیب خطوط با یکدیگر متغیر شده و از همین مسئله به راحتی می توان در طراحی لباس استفاده کرد.

نظریه در مورد رنگی ویژه برحسب اینکه تا چه حد آن رنگ بر فرد اثر می گذارد طبیعتاً متفاوتند. حتی نظریه افراد خبره نیز با هم بکلی تفاوت می کند. به طور مثال در مورد اینکه سیاه و سفید هم جزء رنگها هستند اختلاف نظر وجود دارد. با مقایسه سیاه .و سفید متوجه می شویم که سفید بسیار گرمتر از سیاه به نظر می رسد. از نظر آنالیز سمبولیکی و علمی سفید متمایل به صعود و سیاه تمایل به نزول دارد. سیاه و سفید دو قطب مطلق روشنایی هستند ولی زرد و آبی روشنایی در رنگ می باشند.اصطلاح وزن رنگ در واقع گرچه نظیر تمام اصطلاحات انتزاعی قابل سنجش و اندازه گیری نیست ولی می تواند توسط احساس تشخیص داده شود و البته سنگینی و وزن یک رنگ به سطحی بستگی پیدا می کند که یک رنگ واحد آنرا اشغال می کند. در اینجا بازهم مسئله رنگ و درجه تیره و روشنی وجود دارد. تجربه با سطوح مستطیل شکل سفید و سیاه و هم اندازه به وضوح درجات تیره و روشنی رنگها را نشان می دهد.

www.kandoocn.com

جهت خرید فایل به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

قرار دادن یک خاکستری بر روی سطحی سفید و سپس قراردادن همان خاکستری بر روی سطحی سیاه ایجاد خطای تیره و روشنی می کند. به همین ترتیب قرمز بر زمینه زرد تیره تر دیده می شود ولی اگر همین قرمز بر روی زمینه آبی قرار داده شود به طور چشمگیری روشن تر و گرمتر دیده می شود. درجه تیره – روشنی یک رنگ تا حد زیادی به رنگهای اطراف آن بستگی دارد و تشخیص واقعیت یک رنگ و نمود ظاهری آن امری مهم است. نمود ظاهری یک رنگ بودن آن است. درجه درخشش یک رنگ و درجه تیره – روشنی آن همیشه یکی نیستند نه تنها ظاهر اپتیکی بلکه ویژگی یک رنگ می تواند توسط زمسینه آن تغییر یابد. یک رنگ اگر خیلی خفه نباشد بر روی زمینه تیره بسیار خالص و درخشنده به نظر می رسد(نظیر حروف قرمز بر روی تخته سیاه) بیشتر اثر ترکیبی یک رنگ زمانی حاصل می شود که روی زمینه سفید قرار بگیرد تمام رنگها بر روی زمینه سفید تیره تر از آنچه هستند به نظر می رسند ولی رنگهای روشن در زمینه سیاه تقویت می گردند. تشخیص رنگی بسیار روشن مثل زرد روشن بر روی زمینه سفید مشکل می شود. اما همین زرد بر روی سیاه بسیار چشمگیر و مشخص است.

www.kandoocn.com

جهت خرید فایل به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

رنگهای اصلی خود را خیلی سریع نشان می دهند و دید را به طرف خودشان می کشانند بنابراین با یک طراحی مناسب می توان از آنها برای تاکید در نقاطی خاص از بدن استفاده کرد.

رنگهای گرم با عنوان رنگهای مهاجم و جلو رونده، وسعت دید را گسترش می دهند و زودتر به چشم می ایند بنابراین سطح را وسیعتر نشان می دهند. می توان از آنها برای بزرگنمایی یک سطح استفاده کرد. رنگ های سرد، با عنوان رنگهای پس رونده، دیرتر به چشم می آیند و باعث می شوند که سطح کوچکتر به نظر بیاید.

رنگ زرد رنگی است که بیش از همه به نور و گرما نزدیک است. تحرک و حالت عاطفی بیش از همه در رنگ قرمز مشاهده می شود و بالاخره دارای حالتی ملایم و بی حرکت است. در یک اثر بصری به نظر می رسد که، رنگ قرمز و زرد حالت انبساط و گسترش دارند، حال آنکه رنگ آبی حالت انقباض و سکون دارد. علت برجسته به نظر رسیدن رنگ زرد و قرمز در زمینه یک اثر و تورفتگی و عمق دار جلوه کردن آبی همان خصوصیات ذکر شده است. اما با اینحال سفید یک رنگ سرد است اما خصوصیات آن درست برعکس موارد ذکر شده است زیرا بخاطر تاثیرات نور بر رنگ سفید و انعکاسات توسط آن باعث می شود سطح وسیع جلوه کند بنابراین برای همین است که ما انسانها

جهت خرید فایل به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

همیشه با لباس سفید چاقتر از آنچه هستیم به نظر می رسیم در مورد سیاه هم همین استثنا وجود دارد. سیاه نیز یک رنگ گرم به شمار می رود اما به خاطر تاثیر نور و خاصیت تیرگی آن (جذب نور) باعث می شود سطح کوچکتر دیده شوند و فردی که لباس سیاه می پوشد لاغرتر دیده می شود.

معمولاً رنگهای روشن و براق به مراتب بیشتر از رنگهای تیره و مات توجه بیننده را جلب می نمایند. بنابراین افراد درشت اندام باید از این رنگها بپرهیزند. رنگهای متضاد هم اگر به صورت 2 تکه لباس رنگی قرار بگیرند باعث تنومند شدن و چاقتر شدن افراد می شود زیرا این رنگها به عنوان رنگ متضاد سطوح رنگی مکمل را به سمت خود می کشند. (مثل کت و دامنی با رنگ زرد و آبی)

رنگهای مکمل شدیداً به یاد انسان می مانند و هرچه درخشانتر باشند وسعت بیشتری دارند. بنابراین لباس زودتر و وسیعتر به چشم می آید و درخشندگی اش بیشتر است و هر چه درخشنده تر باشد اندام را درشت تر نمایان می سازند.

سه رنگ درخشان در میان زمینه ای با انواع خاکستری ها رنگینتر نشان داده می شوند چون رنگ خاکستری نمود خود را از دست می دهد و خاموش می شود.

www.kandoocn.com

جهت خرید فایل به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

واقعیت رنگ و اثرات آن در صورت وجود ترکیبات موزون و هماهنگ قابل رویت است، و در سایر موارد حالتهای متفاوت جدیدی به وجود می آورند با عنوان مثال:

یک مربع سفید در زمینه سیاه بزرگتر از یک مربع سیاه به همان اندازه در زمینه سفید است. در نتیجه سفید از مرزی که برای آن تعیین شده، پا فراتر می نهد و بیرون می زند در حالی که سیاه جمع می شود و در خود فرو می رود مطابق (شکل 6)

یک مربع خاکستری روشن در زمینه ای سفید تیره تر به نظر می رسد و همان مربع خاکستری روشن در زمینه سیاه روشن به نظر می آید (شکل 7)

مربع زرد رنگ در زمینه سفید، تیره تر از همان مربع زرد در زمینه سیاه است و زرد در زمینه سفید دارای اثر ملایم و نمودی گرم است، در حالیکه در زمینه سیاه، مربع زرد درخشندگی اش فوق العاده می شود و نفوذش سرد است و به طرف بیرون حرکت می کند. (شکل 8)

مربع قرمز در زمینه سفید به تیرگی می رود و درخشش آن کاهش می یابد، در حالیکه قرمز در زمینه سیاه رنگ، به گرمی متمایل می شود و روشنی بیشتری به خود می گیرد برای تمرکز در بخشی از لباس می تواند مثمر ثمر باشد (شکل 9)

www.kandoocn.com

جهت خرید فایل به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

مربع آبی در زمینه سیاه درخشان می شود و. با عمق بیشتر، روشن تر به نظر می رسد (شکل 10)

مربع آبی در زمینه سفید دارای تیرگی و عمق است و زمینه سفید نیز، از زمینه سفید مربع زرد، روشن تر است (شکل 11)

به طور کلی رنگهای روشن اشیا را بزرگتر و رنگهای تیره اشیا را کوچکتر نشان می دهند. رنگ روشن روی زمینه تیره بزرگتر دیده می شود تا رنگ تیره روی زمینه روشن. یک نوار رنگی تیره دور دور یک سطح، شکل را محدود می کند و آنرا کوچکتر نشان می دهد. همه این موارد و موارد مشابه آن بر اساس تجربیات حسی و تجربی ماحصل می شوند بنابراین از این خواص رنگها می توان برای ارائه طرحهای لباس برای پوشاندن برخی معایب، ارائه تاکید در بعضی فقط بدن و حتی شناخت رنگهای مناسب برای افراد مختلف استفاده کرد.

فصل چهارم

خط و رونگ و تاثیرات آنها در رفع عیوب اندامی

در طی اعصار گذشته انسان همیشه سخت شیفته ظاهر خویش بوده است. این علاقه روانی حیرت آور نیست چرا که جسم تمام آن چیزی است که ما با آن زندگی را شروع کرده و می توانیم مطمئن باشیم تنها چیزی است که تا

جهت خرید فایل به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

هنگام مرگ به ما تعلق دارد. نارضایتی انسان در مورد نعمتی که طبیعت به او داده است،چندان دور از فهم نیست و کوششهای او در جهت کامل کردن خصوصیاتی است که طبیعت به او بخشیده است. هر از گاهی مردم آرزوی سرهای بزرگتر، گردنهای بلندتر، پاهای کوچکتر، سینه ای فراختر، کمری باریکتر را داشته اند اگر انسان قدرت می داشت ممکن بود براحتی خود را تبدیل به خدایان هندی دارای هزاران عضو کند، اما چون امکان پذیر نبود در محرومیت با این کمبودها کنار آمد. بالاتر از همه انسان در ارتباط با لباسی که استفاده می کرد، مشتاقانه آرزو داشت که به رویای جسمی کاملتر و یا متفاوت از موجود دست یابد. شیفتگی انسان به ظاهر بدنش تبدیل به نیازی روانی می گردد و طبقه ای از زیبا پوشان یا بهتر بگوئیم آدمهای خوش پوش به وجود می آیند. زمانی آرزوی انسان تغییر شکل یافتن با استفاده از حقه های بصری مانند دامنهای فنری یا دامن پوفی بود و یا از وسائل عذاب آوری استفاده می کرد که منبعی از ترس و وحشت به نظر می آیند. تخته های چوب چینوک (Chinook) سرخپوستان باعث دراز شدن سر کودکان می گردید و یا پاهای ناقص شده زنان چینی قبل از انقلاب وقتی کوچکی پای نوعروس نسبت مستقیم با هزینه جشن عروسی داشت. بر گردنهای زنان برمه ای حلقه روی حلقه می انداختند که اگر گردنی ضعیف با یک حرکت می

جهت خرید فایل به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

شکست. این حس نیاز به زیباتر نمایان شدن تا به امروز اما در حیطه ای گسترده از طریق لباس و طراحی آن ادامه داشت و اینها فقط گوشه ای از مفاهیمی است که انسان در جستجوی پایان برای تغییر دادن اندامش بر علیه خود استفاده می کرد.

مفاهیم بصری، مفاهیمی هستند که درک آنها از طریق تصویر اشیا و اجسام صورت می ذیرد و بدین لحاظ مجموعه دانش ما را از کل جهان شکل می بهشد و از اصلی ترین و مهمترین اسباب لذت و انگیزشهای احساسی ما به شمار می روند. اما چگونگی ارضا حس زیبایی ما بستگی کامل به روابط موجود بین عناصر و شکلهای تشکیل دهنده اثر هنری دارد. در طراحی لباس به عنوان یک آفرینش هنری که جزء هنرهای بصری محسوب می شود، جدا از برش، الگو سازی و روشهای خاص دوخت چگونگی ترکیب و آرایش عناصر بصری نقش مهمی در ایجاد یک طرح و در واقع لباس زیبا دارد. ایجاد ترکیب، آرایش، تناسب و استفاده بهینه از عناصر بصری در لباس می تواند در چشم بیننده احساس لذت و زیبایی را یبافریند و می توان از این روش در جهت کاستن و یا رفع عیب اندامی بهره جست که در واقع القای حس زیبایی و لذت از طریق لباس است نه القای هدف و سوژه های خاص نمایشی چون همانگونه که استفاده خاص از آنها می تواند موجب لذت شود، عدم رعایت

جهت خرید فایل به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

استفاده صحیح از آنها عکس قضیه را منجر می شود، که از آن می توان به عنوان وسیله ای برای القاء شخصیتهای خاص استفاده کرد.

مسلماً یک لباس بر اندامی متعادل و هماهنگ بسیار زیباتر و دلنشین تر می گردد تا بر اندامی ناهماهنگ. به طور کل اغلب ما زمانی که لباسی را در یک ژورنال یا در ویترین یک مزون لباس می نگریم به دلایل خاص سلیقه ای و یا مد بودن آن خواستار آن برای خود هستیمو بالطبع این لباس بر اندامی زیبا می نشیند که متعاول و پذیرای هر نوع برش، نقش، رنگ و بافتی است. اما ژنتیک، ساختار بدنی و خیلی از مسائل دیگر گاهی اوقات باعث می شود که همان لباس بر تن ما آنطور که باید و شاید زیبا نباشد.

نقش، رنگ، برشها و بافت لباس گاهی اوقات ممکن است بعضی عیوب بدنی را تشدید کند. بنابراین ما باید در جستجوی اطلاعاتی در این زمینه و در نتیجه کاشتن و حتی از بین برددن آن از طریق بسیاری از راه حلهای مختلف استفاده از ارتباطات بصری و یا حتی خطای باصره باشیم.

طبقه بندی معایب اندامی

1- افراد قد بلند با حجم بدنی متفاوت

الف: قد بلند – اندام مناسب

ب: قد بلند – اندام لاغر

www.kandoocn.com

جهت خرید فایل به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

ج: قد بلند – اندام چاق

2- افراد قد کوتاه،با حجم بدنی متفاوت

الف: قد کوتاه – اندام مناسب

ب: قد کوتاه – اندام لاغر

ج: قد کوتاه – اندام چاق

3- افرادی که سینه های نامتناسبی با فرم بدن خود دارند

الف: سینه های خیلی بزرگ نسبت به اندام

ب: سینه های خیلی کوچک نسبت به اندام

4- افرادی که باسن های نامتناسب با بدن خود دارند

الف: اندام مناسب، اما باسن نسبت به بدن بزرگ است.

ب: اندام مناسب، اما باسن نسبت به بدن کوچک است.

ج: اندام مناسب، اما باسن نسبت به اندام زیاد برجسته است.

5- افرادی که دارای شانه های نامتناسب هستند.

الف: شانه های کوچک

بۀ شانه های پهن و بزرگ

ج: شانه های افتاده

6- افرادی که دارای بالاتنه های نامتناسب با اندام خود هستند.

www.kandoocn.com

جهت خرید فایل به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

الف: اندام متناسب، بالاتنه بلند

ب: اندام مناسب، بالاتنه کوتاه

7- افرادی که دارای گردنهای نامتناسب هستند.

الف: گردن کوتاه

ب: گردن بسیار بلند

8- افرادی که دارای کمر پهن و باسن کوچک هستند.

9- افرادی که دارای کمر باریک و باسن پهن هستند.

10- افرادی که دارای سرهای نامتناسب هستند.

الف: سر نسبت به بدن بزرگتر است

ب: سر نسبت به بدن کوچک است.

11- افرادی که دارای شکمهای برجسته هستند.

12- افرادی که دارای قوس کمر یا به اصطلاح قوز کمر هستند.

اجزای کلی لباس و عناصر خط و رنگ در تاثیر آنها در بدن

یقه: قسمت اصلی و مشخص کننده گردن می باشد. یقه معمولاً از سه قسمت اصلی تشکیل می شود و هر قسمت خواص خاص خود را دارد. اجزای اصلی یقه عبارتند از:

www.kandoocn.com

جهت خرید فایل به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

1- طوق گردن یا هلال گردن 2- خط پایه یقه 3- پهنای یقه

یقه ها به فرمها و مدلهای گوناگون می باشند. مهمترین نوع یقه و به طور معمول پرطرفدارترین یقه ها، یقه گرد، هفت و دلبر می باشند. که روی کادر اصلی بالاتنه طراحی می شوند اما هر کدام از آنها حالات مختلفی را بر روی اندام موجب می گردند. یقه ها چنانچه نزدیک گردن باشند، تاثیر اولیه آنها بر روی گردن، بعد شانه و بعد کادر دور سینه است، بنابراین یقه ها نزدیک هر قسمتی که باشند روی آن قسمت تاثیر دارند.

- یقه گرد: باعث گردتر شدن فرم صورت شده اما همین نوع یقه با توجه به باز یا بسته بودن آن حالات مختلفی را ایجاد می کند. شعاع یقه گرد هر چه کمتر باشد به خط افق شانه نزدیکتر می شود پس از قد گردن و در نتیجه از قد کلی می کاهد.

این یقه اگر خیلی باز باشد مخصوصاً اگر رنگ لباس تیره تر از رنگ برهنه بدن باشد بنابر اطلاعات ما در قست رنگ، رنگ روشن بدن خود را بیرون کشانده و همچنین وسیعتر جلوه می کند. یقه های گرد باز که باز بودن آنها از قسمت سینه ها تا سرشانه می باشد، سینه ها را بزرگ و شانه ها را پهن و عریض می کند. و یقه هایی که باز بودن آنها در قسمت گودی دو طرف گردن

جهت خرید فایل به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

به طرف سینه ها باشد، هر چه انحنای آنها به سمت سینه پیشرفت کند، گردن بلندتر دیده می شود و هر چه به خط افقی مماس با سرشانه نزدیک شود، گردن کوتاهتر می شود.

- یقه هفت: طرح آن از یک خط زاویه دار تشکیل شده و به شکل عدد هفت می باشد هر چه زاویه آن بیشتر باشد، یعنی از قسمت شانه ها باز شود، شانه ها را پهن تر و صورت را گردتر نشان می دهد. اما هر چه زاویه آن کمتر باشد و انتهای دو خط آن به گردن نزدیکتر باشد، صورت کشیده تر و گردن بلندتر می شود.

- یقه خشتی یا چهار گوش: یقه ای است تشکیل شده از دو خط عمودی یا مایل و یک خط افقی در واقع شبیه یک نصف از مربع یا مستطیل. این یقه ها، بناب ه نوع طراحی آنها حالات مختلفی دارند.

1- در یک نوع آن طول خطوط عمودی و طول خط افقی تقریباً یکسان است و به خط افق مماس بر شانه ها نزدیک هستند. این نوع یقه از قد گردن کاسته و در نتیجه قد بالاتنه را کوتاه تر می کند اما بیشتر تاکید آن بر روی صورت است و آنرا پهن تر نشان می دهد.

2- در یک نوع آن طول خط افقی بیشتر است یعنی پهنای سینه بیشتر مشخص است. این مدل قد بالاتنهع را کوتاه کرده و کارور سینه را

جهت خرید فایل به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

پهن تر نشان می دهد ولی کوتاه نمایی آن بیشتر از مورد شماره 1 است.

3- در نوع دیگر آن خطوط عمودی طول بیشتری نسبت به خط افقی دارند این نوع گردن و صورت را کشیده تر نشان می دهد و عریض نمایی آن بسیار کمتر است.

4- نوع دیگر آن دارای خطوط مایل همگرا و خط افقی است سینه را بزرگتر و گردن را بلندتر نشسان می دهد.

5- نوع دیگر آن دارای خطوط مایل واگرا و خط افقی است سیبنه ها را کوچک کرده و شانه ها را پهن می کند.

یقه دلبر: جزء یقه هایی است که با توجه به طرح آن برای همه اندامها مناسب می باشد. به غیر از کسانی که سینه های کوچک و استخوانی دارند یا دارای اندامهای خیلی لاغر هستند. اما معمولاً همه افراد از این نوع یقه می توانند استفاده کنند. برای کسانی که دارای سینه های بزرگ هستند طراحی این یقه باید به طرف بالا صورت گیرد.

هر چه زاویه اصلی این یقه که به خط سینه نزئدیک است بیشتر شود و خطوط آن نیز به خط افق نزدیکتر می شود و در نتیجه سینه درشتتر نشان داده می شود.

www.kandoocn.com

جهت خرید فایل به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

یقه قایقی: این یقه بنا به طراحی آن به خط افق شانه ها نزدیک است بنابراین قد را کوتاه تر نشان می دهد و از طول گردن می کاهد. به خاطر الگویی آن که از وسط شانه به طرف طوق یقه شروع می شود شانه ها را افتاده تر نشان می دهد.

یقه های اضافه شده(دویقه ها):این یقه ها بسته به پایه یقه تاثیر گذارند. یقه هایی که پایه دارند چون به اندازه بلندی پایه بالاتر می روند پس گردن را کوتاهتر می کنند و به همان اندازه پایه به قد اضافه می گردد.

یقه ب.ب: این نوع یقه تا حدودی روی قد گردن تاثیر گذاشته و انرا کم می کند. و برای افرادی که گردن باریک دارند مناسب می باشد. اما در کل برای افراد لاغر اندام و بیشتر خاص کودکان است.

یقه شکاری یا خرگوشی: این یقه ها روی یقه هفت و روی یقه گرد بکار می روند روی هر کدام از این یقه ها، تاثیر آنرا با خود در بر خواهند داشت.

یقه آرشال: هر چه حالت هفت یقه آرشال بلندتر باشد، گردن را بلندتر نشان می دهد و هرچه عرض آن (قسمت باز بدن) که از سرشانه شروع می شود پهن تر باشد، قد . گردن را کوتاهتر می نمایند.(برای خانمهای با سینه بزرگ شکست یقه باید قبل از سینه تمام شود)

www.kandoocn.com

جهت خرید فایل به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

یقه انگلیسی: خصوصیات یقه ارشال را دارد. اما هر چهع بلدتر باشد، طول گردن را بلندتر می کند و بالاتنه کوچکتر به نظر می رسد. تفاوت این دو یقه، در دال یقه انگلیسی است که اگر زاویه دال یقه انگلیسی، به سمت پائین باشد، دید به سمت پائین کشانده و سینه را افتاده می کند و اگر دال به سمت بالا باشد، دید را به سمت بالا سوق داده و کارور و شانه را پهن می کند.

هر چه دال تیزتر باشد یعنی حالت و فرم گرد و نرم نداشته باشد برای افراد چاق مناسبتر است و حالت نرم و گرد آن مناسب افراد ظریف و لاغر است.

یقه اسکی: اگر این یقه به صورت 3 تا 5 سانتی باشد و تمام طول گردن را بپوشاند، خط افقی حاصله از آن از طول گردن می کاهد و قد کلی را بلندتر می کند. اما در صورتی که به طور کامل تا زیر چانه قرار گیرد طول گردن را بصورت واقعی نشان می دهد اما بالاتنه را بلندتر نشان می دهد.

یقه فرنچی: این یقه، مانند یقه اسکی عمل می کند. خط افقی آن از طول گردن می کاهد و خط عمودی آن (خط وسط) گردن را ظریفتر می کند.

در شکل الف. گردن ظریفتر و طول گردن کوتاه تر شده و به طول بالاتنه یا قد می افزاید.

www.kandoocn.com

جهت خرید فایل به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

در شکل ب. یقه به طول قد می افزاید اما گردن را کوتاه کرده و پهن نشان می دهد.

در کل یقه های انگلیسی و آمریکایی و آرشال که متداول ترین نوع یقه ها هستند بستگی به طراحی اصلی عمل می کنند . اما این نوع یقه ها مانند یقه های هفت هر چه زاویه خط شکسته آنها بازتر باشد، قد را بلند و صورت را کشیده تر می کنند و هر چه پهنای آن بیشتر شود باعث پهن تر شدن قسمت سینه ها و عرض شانه ها می شود.

یقه های فانتزی: به یقه هایی اطلاق می شود که از حالت نرمال خود خارج شده و معمولاً گرفته شده از چند نوع یقه می باشد. این یقه ها اصالاً دارای چین فراوان می باشند. یقه های کراواتی، پاپیونی جزء همین دسته هستند که بنا به نوع یقه و محل قرار گرفتن آن حالات مختلفی را دارند. اما معمولاً باعث چاق تر شدن قسمت بالاتنه می شوند.

یقه چین دار: اگر چین این نوع یقه، ظریف یا کم و با پارچه ای از جنس لخت باشد. کمترین تاثیر چاق کنندگی را دارد ولی اگر چین ها درشتتر و بیشتر و با همان جنس پارچه باشد تاثیر چاق کنندگی و پوشانندگی بیشتری دارد. اگر پایه آن گرد باشد، خصوصیات یقه گرد و اگر به صورت هفت باشد خصوصیات یقه هفت را به خود می گیرد.

www.kandoocn.com

جهت خرید فایل به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

این یقه، اگر بسیار پهن و بزرگ باشد، سینه را می پوشاند و انرا کوچکتر نشان می دهدو در عوض حجم شانه را افزایش می دهد.

یقه دراپه: یقه ای است سرشار از چین و هر چه چین های دراپه کوچک پارچه لخت باشد، حجم کمتری را سبب شده و خطوط ریز آن مناسب افراد چاق و افرادی که دارای سینه درشت هستند می باشد.

دو خط عمودی آن که از وسط سینه می گذرد از عرض سینه کم کرده و قد را بلند تر نشان می دهد.

یقه شل: این یقه در حالتهای مختلف تاثیرات خاص خود را دارد.

1- اگر یقه فقط در اطراف و نزدیک گردن به صورت افتاده باشد، تاثیری روی سینه نخواهد داشت و جلب توجه توسط آن در ناحیه گردن و صورت خواهد بود. این یقه، تا حدودی گردن را کوتاه و عریض می نماید.

2- این یقه هر چه افقی تر روی بدن قرار گیرد و چینهای آن زیادتر باشد، خطوط افقی آن بیشتر شده و تاثیر کوتاه نمایی و چاق کنندگی خواهد داشت.

3- اگر به صورت آویزان باشد یعنی در طول بدن قرار گیرد و طول دراپه های آن زیاد باشد، حجم سینه را افزایش داده و سینه درشتتر جلوه

جهت خرید فایل به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

می کند. همچنین طول گردن را بلندتر و قد کلی را افزایش می دهد. زیرا دیگر خطوط به خطهای عمودی نزدیک و شبیه می شوند. در واقع یقه دراپه روی هر قسمت از بدن که قرار گیرد، حجم آنرا وسعت می دهد.

یقه ملوانی: تنها تاثیر آن بستگی به پهنای یقه و بلندی آن دارد که می تواند بالاتنه را کوتاهتر یا چاقتر نشان دهد. هر چه قسمت هفت یقه به طرف پائین باشد، قد را بلندتر نمایان می سازد و هر چه قسمت پهنای یقه زیادتر باشد، افراد را چاق تر نشان می دهد. در کل شانه ها را پهن تر و گردن را بلندتر می کند.

یقه کراواتی: به صورت گرد یا هفت است و یا اینکه گردن را کاملاً کیپ می کند. دو نوار باریک آن گاهی به صورت گره و گاهی پاپیون قرار می گیرد. باریکی نوار آنم بالاتنه را طریفتر نشان می دهد و اگر نوارهای آن پهن باشد به نسبت آن بالاتنه پهن تر جلوه می کند. اگر حالت آن گرد باشد و نوار ایستاده باشد، گردن را کوتاه می کند و اگر خوابیده باشد تاثیری ندارد. این یقه اگر در گردن گره بخورد و افتاده باشد، طول گردن و صورت را کشیده می کند.. این یقه اگر بصورت گره خورده و به حالت کراوات باشد در صورتی که روی پایه هفت قرار گیرد سینه را کوچکتر کرده و در حالتی که روی پایه

جهت خرید فایل به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

قرار بگیرد صورت را کشیده می کند، در حالت پاپیون زده و افتاده این یقه، تاثیر خاصی ندارد اما اگر پاپیون آن حجم دار و بزرگ باشد، گردن را پهن تر و صورت را گرد می نماید. پاپیون این یقه باعث جلب توجه در ناحیه گردن و صورت می شود.

یقه امریکایی: این یقه هر چه ظریفتر باشد، بالاتنه را بارزیکتر نشان می دهد.

در شکل الف: یقه کارور را پهن می کند.

در شکل ب: یقه، سینه را بزرگتر نشان می دهد.

آستین ها

آستینها جزء اصلی و مهم یک لباس در قسمت بالاتنه می باشند. آستینها بیشترین تاثیر را روی بالا تنه و دسته و مخصوصاً شانه و بازوها دارند و بسیاری از عیوب بالاتنه را می توان با شناسایی دقیق آستینها رفع کرد که معمولاً به دو شکل طراحی و دوخت می شوند.

آستینهای جدا: به استینی گفته می شود که از حلقه آستین جدا و مجدداً به قسمت سرشانه متصل می شود.

آستینهای سرخود: به آستینی گفته می شود که به صورت یک تکه به بالاتنه طراحی و دوخت می شود.

www.kandoocn.com

جهت خرید فایل به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

آستینهای ساده: به آستینی گفته می شود که بدون هیچ چین و پیلی به قسمت سرشانه متصل می شود و معمولاً حالت خاصی را بر روی بالاتنه ایجاد نمی کند. اما گاهی باعث کشیده تر شدن و بلندتر شدن قد و دستها می شود. مثل آستین شمشیری و سمبوسه ای که طول آنها از مچ دست فراتر می رود. این آستینها بستگی به طول آن تاثیر زیادی روی افزایش قد دستها دارند و اگر تا پائین تنه بیایند، بدن را نیز تا حدی باریکتر نشان می دهند. اما آستین اگر کوتاه باشد، به علت خط افقی که در تماس با دست ایجاد می کند، از طول دست می کاهد.

آستین دوتکه یا آستین کت: این نوع آستین که معمولاً مخصوص کتها طراحی و دوخته می شود چون دارای دو درز عمودی می باشد دستها را کشیده تر و باریکتر نشان می دهد.

آستین رگلان: این نوع آستین ها در انواع مختلف می باشند و بنا به طرح آن معمولاً برای افراد قد بلند و چاق مناسب است. تاثیر اصلی آن بر روی اندام بستگی به طراحی آن دارد.

قسمت الف: قد را کوتاهتر و سینه را پهن تر می کند چون به خط افق نزدیکتر است.

قسمت ب: سینه را افتاده می کند سرشانه و طول دست تاثیری ندارد.

www.kandoocn.com

جهت خرید فایل به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

قسمت ج: سینه را پهنتر و افتاده تر می کند(به خاطر خط فرضی)

قسمت د: شانه را کوچک و قد را بلندتر می کند.

آستین کیمونو: اکثر این استین ها به خاطر گشادی که دارند بالاتنه را چاق جلوه می دهند ولی گاهی در قسمت بالاتنه دارای خط حلقه می باشند، همین امر باعث می شود افراد چاق نیز از این نوع آستینها استفاده کنند. معمولاً آستینهای کیمونو اگر در قسمت سرشانه چین بخورد برای افراد لاغر مناسبتر خواهد بود. این آستینها به علت افتادگی که در قسمت سرشانه دارند، برای افرادی که شانه های افتاده و خمیده دارند مناسب نمی باشد.

آستین دراپه: این استینها دارای چین های مواج و نزدیک هم و یا پیلی هایی روی یکدیگر می باشند که برای اندئامهای لاغر و قدبلند زیبا و مناسب هستند. در مجموع آستین دراپه برای افرادی که نرمال هستند و یا قد بلند دارند مناسب است.

آستین کلوش: تاثیر آن بستگی به میزان بلندی و یا گشادی آن دارد. هر چه آستین کوتاهتر باشد، بازوها را بزرگتر و برجسته تر نشان می دهد . گاهی از این نوع آستین می توان برای کسانی که سینه های کوچک دارند استفاده کرد. اگر آستین تا حدود آرنج و با گشادی زیاد باشد، باعث بزرگتر شدن سینه ها می شود و همین مسئله در قسمت باشن نیز صادق است، به این

جهت خرید فایل به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

معنی که اگر گشادی لب آستین زیاد باشد باعث نمایان شدن باشن می شود. گشادی کلوش این آستین بستگی به اندام پوشنده آن دارد. آستین کلوش اگر به صورت چند کلوش کوتاه و روی هم افتاده باشد. بالاتنه را درشتتر و بخاطر داشتن خطوط افقی قد را کوتاهتر می کند.

آستین های فانتزی: این نوع آستینها، جزء آستینهایی هستند که شکل خاصی نداشته و بنا بر طرح اولیه و حالت طرح اثرات آن بر روی اندام متغیر است.

آستین های فلیپینی: این آستینها مخصوص لباس شب و نامزدی است. آستین ژیگو نیز جزء این دسته است. معمولاً باعث بلندی قد و لاغرتر شدن فرد می گردد و این آستین در قسمت آرنج یا مچ تنگتر است. آستینهای گلبرگی، فانوسی، لاله جزء این گروه هستند.

شلوار

اجزایی که در شلوار می تواند مورد بررسی بر تغییر اندام باشد عبارتند از:

1- طول فاق (بلند – کوتاه)　　2- قد شلوار

3- دمپای شلوار　　4- زیپ

5- کمر　　6- جیب

7- خط اتو　　8- مدل شلوار

www.kandoocn.com

جهت خرید فایل به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

1- طول فاق: هر چه طول فاق بلندتر باشد باعث افزایش طول بالاتنه و کوتاهتر شدن پاها می گردد. اما اگر کوتاهتر و نزدیک به خط کمر باشد پاها بلندتر و بالاتنه کوتاهتر می شود.

افرادی که بالاتنه بلند دارند و پای کوتاه طول باسن آنها هم معمولاً بلند است بنابراین نباید شلوار آنها روی بلوزشان قرار بگیرد. علاوه بر آن باید از شلوار فاق کوتاه استفاده کنندتا بالاتنه کوتاهتر دیده شود و همچنین پاها بلندتر و کشیده تر نشان داده شود.

2- قد شلوار: هر چه قد شلوار بلندتر باشد قد را بلندتر نشان می دهد.

3- دمپای شلوار: هرچه دمپای شلوار گشادتر باشد، به علت افزایش خط افقی نسبت به خط عمودی قد را کوتاهتر می کند و هر چه تنگتر باشد قد را بلندتر می کند. همچنین اگر شلوار دارای دمپای پاکتی باشد قد را کوتاهتر جلوه می دهد.

4- زیپ: افرادی که شکم دارند بهتر است زیپ را در پهلو بدهند نه در جلو زیرا زیپ خود بر حجم شکم اضافه می کند. همچنین زیپ پشت برای خانمهای باسن دار و خانمهایی با باسن تخت مناسب نیست. کاربرد دکمه بجای زیپ نیز همانند موارد بالا است.

www.kandoocn.com

جهت خرید فایل به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

5- کمر: 2/5-2 سانت برای خانمها و 3-2/5 برای آقایان معمولی است و تاثیر بصری خاصی روی بیننده ندارد و اگر اعداد بالا بیشتر باشد طول بالاتنه را کمتر می کند و بالطبع چون در گودی کمر می افتد طول پا بلندتر می شود اگر شلوار بدون کمر باشد در گودی کمر واقع نمی شود و بنابراین پائینتر از کمر قرار می گیرد و در نتیجه بالاتنه بلندتر و کمر تا حدی پهن تر نشان داده می شود.

6- جیب: جیبها در هر ناحیه ای که باشند جلب توجه می کنند و اگر با نوار یا هر چیز دیگری تزئین شوند باعث تشدید این جلب توجه خواهند شد. جیبهایی که کیسه دارند حجم بیشتری را نشان می دهند اما جیب نماها به نسبت حجم کمتری دارند. به طور معمول جای جیب روی باسن کوچک است یعنی 10-8 سانت پائینتر از کمر قرار می گیرد. جیب روی سینه معمولاً روی خط کارور و پائین خر کارور سینه قرار می گیرد. اگر روی سینه قرار داده شود باعث حجیم تر و عریض تر شدن سینه می شود.

1- جیبهای مربعی یا پاکتی: روی هر منطقه ای از بدن که قرار گیرند آن منطقه را پهنتر می کنند و آن به علت تاکید خطوط افقی آنهاست.

2- بخاطر زاویه ایجاد شده آن و خط عمودی فرضی ظریفتر و باریکتر نشان داده می شود و عریض نمایی اش کمتر است.

www.kandoocn.com

جهت خرید فایل به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

3- بخاطر وجود چین ها باعث افزایش حجم می شود و هر چه پارچه ضخیم تر باشد تاثیر آن بیشتر است.

4- معمولاً برای لباسهای اسپرت به کار می روئند و شدیداً عریض نمایی دارند و در حالت نشسته به دلیل باز شدن دهانه جیب حالت حجم دهندگی دارند.

5- شدیداً حجم دهنده هستند.

6- و 7- جیبهای فیلتابی نام دارند و ظریفترین نوع جیبها هستند که امکان دارد در لباس به کار رود، اگر افقی قرار گیرد حس خط افقی را القاء می کند و عریض نمایی دارد و اگر عمودی قرار گیرد خاصیت باریک نمایی دارد.

8- به خاطر خط افقی فرضی که ایجاد می کند عریض نمایی دارد و اگر روی سینه باشد، سینه را افتاده نشان می دهد.

9- کاربرد زیادی ندارد ولی برای قسمت کارور حالت تزئینی دارد و بیشتر به کار می رود و کارور و شانه ها را پهن می کند و سینه را جمع می کند. اگر در قسمت پائین به کار رود کمر را پهن و باسن را باریکتر نشان می دهد.

www.kandoocn.com

جهت خرید فایل به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

7- خط اتو ، در شلوار خطی در وسط ایجاد می کند که از خصوصیات خط عمودی پیروی می کند.

8- مدل شلوار

شلوار راسته: دارای دمپای 22-10 است و معمولاً 2 در باسن دارای گشادی است و کمترین تاثیر را از نظر بصری دارد.

شلوار گشاد و راسته: این شلوارها پاها را حجیم کرده و قد را کوتاه می کند.

شلوار دمپا گشاد (فون): باسن را کوچک کرده و قد را کوتاه نشان می دهد.

شلوار پیلی دار در قسمت کمر: حدود 1 تا 2 پیلی برای افراد شکم دار مناسب است چون شکم آنها را پنهان می کند (البته در صورتیکه حجم شکم آنقدر زیاد نباشد) اگر پیلی از 2 تا بیشتر باشد حجم شکم و باسن را افزایش داده و در نتیجه فرد را چاقتر به نظر می آید.

شلوار لوله تفنگی (استرچ): برای افرادی با اندام خوب، مناسب می باشد و باسن را از حد معمولی اش بزرگتر نشان می دهد.

این شلوارها قد را کوتاه و باسن را بزرگ نشان می دهند.

این شلوار که فقط در دمپا گشاد است قد را کوتاه و تاثیری روی باسن ندارد.

شلوار سنبادی (پائین کش): باسن را حجیم تر نشان داده و به نظر می رسد کمر کوچکتر می شود.

www.kandoocn.com

جهت خرید فایل به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

شلوار بالاگشاد و پائین تنگ: باسن را بزرگ می کند و قد را کوتاهتر نشان می دهد.

شلوار رکاب دار: پاها را بلندتر نشان می دهد.

شلوار پیش بند دار: چون فاق در این شلوارها حدود 5 پائین تر است، طول پاها را کوتاهتر نشان می دهد اما در کل قد را بلندتر می کند.

شلوار سوارکاری: بخاطر حالت آن که در قسمت باسن دارد باسن را پهن و بزرگ جلوه داده و بواسطه آن طول باسن را افزایش یافته و پا کوتاهتر به نظر می رسد.

دامن: دامن بخشی از لباس است که از کمر تا زانو و زیر آن یا قوزک پا را شکل می دهد.

اجزای موثر و تاثیر گذار دامن:

1- کمر دامن 2- قد دامن 3- گشادی دامن 4- طرح دامن

1- کمر دامن: 2 تا 3 سانت حالت معمولی داشته تاثیر بصری خاصی ایجاد نمی کند و فقط مرز بین طول بالاتنه با پائین تنه را مشخص می کند. (در شلوار برای آقایان این اندازه 4-3 سانت معمول است). هر چه کمر پهن تر نشود بر پهنای کمر افزوده و طول بالاتنه کمتر نمایان می شود. و اگر کمر را حذف کنیم (بجای کمر لباس سجاف

جهت خرید فایل به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

داشته باشد) کمر نود پهن تر بنظر می آید و طول بالاتنه بلندتر می شود.

2- قد دامن: دامنها به ترتیب زیر قد را کوتاه می کنند.

1- دامن ماکسی 2- مینی 3- تا وسط ساق 4- تا وسط زانو

3- گشادی دامن: هر چه گشادی دامن بیشتر باشد فرد چاقتر و هر چه گشادی پائین دامن بیشتر باشد فرد کوتاهتر می شود.

4- طرح دامنها:

1- دامنهای راسته دامنهای راسته با برش عمودی دامنهایی هستند که فرد را لاغرتر و کشیده تر نمایان می سازند ولی اگر بر شما در قسمتهای مختلف دامن استفاده شود هر کدام تاثیر خاص خود را دارد. اگر برشها روی پس بزرگ دامن باشد برای افراد با شکم برجسته مناسب است. اگر بر شما روی پس کوچک دامن باشد، چون فاصله دو خط عمود زیاد است فرد را چاقتر نشان می دهد. اگر فاصله دو برش نزدیک هم باشد فرد را لاغرتر، کشیده تر و بلندتر نشان می دهد.

2- دامنهای راسته با برش افقی: تاثیر آنها برعکس برش عمودی است، لذا کوتاه و چاق نباید از این نوع دامنها استفاده کنند. زیرا برش افقی قد را کوتاهتر و فرد را چاقتر می کند.

www.kandoocn.com

جهت خرید فایل به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

3- دامن فون: این دامن در پائین گشاد است و نیازی به چاک ندارد. هر چه گشادی آن در در دمپای دامن بیشتر باشد قد را کوتاهتر می کند. این دامن برای افرادی که باسن زیبا و عریض دارند مناسب است.

4- دامنهای چین دار: این دامنها حالتهای مختلفی را روی اندام ایجاد می کنند. بطور کلی چینها در تمام اجزای لباس باعث چاقتر شدن محل چینها و اندام پوشیده می شود ولی معمولاً افراد لاغر و قدبلند بیشتر می توانند از این دامنها استفاده کنند بطور کلی چینها اگر بصورت حاشیه ای در پائین لباس باشند باعث چاقتر شدن همان قسمت می شود اما به طور کلی قد دامن در رفع عیوب افراد کوتاه قد و یا بلند بسیار موثر است. دامنهای ماکسی و یا بسیار بلند معمولاً افراد را بلندتر نشان می دهد افراد چاق در صورت تمایل به استفاده از دامن چین دار باید از چینهای سوزنی استفاده کنند که بیش از 1 طبقه نباشد.

5- دامن پلیسه: اگر پلیسه ها در این دامن ظریف (حداکثر 2 سانت) باشند پارچه نازک و تیره و پلیسه یا پرس شده باشند و در ضمن تا ناحیه شکم دوخته شده باشند برای افراد چاق مناسب است ولی اگر پلیسه ها پهن باشند برای افراد چاق مناسب نیست. در کل اگر پلیسه

جهت خرید فایل به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

آن تا ناحیه فاق باشد بالاتنه را بلندتر نشان می دهد و خط افقی آن هر قسمتی قرار گیرد آن قسمت را پهن می کند.

اگر پلیسه آن از پهلوها به ترتیب پائینتر آمده و خط آن به صورت هفت قرار گیرد. باسن پهن تر و شکم برجسته تر و علاوه بر آن طول بالاتنه نیز بیشتر نمایان می شود.

افراد چاق در صورت تمایل به پیلی در لباس فقط می توانند از یک یا 2پیلی استفاده کنند. زیرا هم می تواند آنها را از چاک بی نیاز کند و هم باسن را کمی باریک نشان می دهد.

فانتزی دراپه و چین کش: دامنهای دراپه و چین کش شده شدیداً حجیم کننده اند. این دامنها به خاطر مدلهایی که در طراحی و مخصوصاً چین ها دارند معمولاً قد را کوتاه و فرد را چاق می کنند از آنها برای لباس شب و نامزدی استفاده می شود اما معمولاً عیوب را جلوه گر می کنند.

دامنهای خمره ای: این دامنها باسن را بزرگ و شکم را می پوشاند (در صورتی که شکم زیاد بزرگ نباشد)

دامنهای لنگی: بستگی به خطوط که در روی هم گردد آمدن آن پدید می آید تاثیر گذار است.

www.kandoocn.com

جهت خرید فایل به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

دامن شلواری: دامنهایی که از حالت و فرم اصلی خارج شده و به صورت شلوارک یا شلوار هستند را دامن شلواری می گویند.که برعکس شلوار فرد را چاق تر نشان می دهد. معمولاً با توجه به میزان چین و پیلی بر روی آن برای افراد لاغر و بلند مناسب می باشد.

دامن کلوش: دامن کلوش بنابر طرح و قد و میزان گشادی همانند آستین کلوش باعث چاقتر شدن افراد یا بلندتر شدن قد آنها می گردد که باید برای طراحی آن تمام خصوصیات قد دامن و شخص را در نظر گرفت.

دامن ترک: معمولاً در شماره های مختلف است که شماره ها نشانگر ترک دامن اند، هر چه تعداد ترک بیشتر باشد شخص لاغرتر و بلندتر به نظر می رسد. البته در بین دامنهای ترک دامنهایی با مدلهای ترک گوده دار، پیلی دار و نیلوفری هستند که به خاطر پیلی و گوده باعث چاق شدن شخص می شود اما در کل جزء دامنهایی است که تاثیر مثبت بر اندام گذاشته و به همه افراد می آید.

عوامل مناسب جهت رفع معایب از قسمت الف از گروه 1

فرد قد بلند با اندام مناسب: اینگونه افراد هیچگونه محدودیتی در طراحی لباس ندارند اما اگر ناراضی باشند می توانند از خطوط افقی بیشتر استفاده

جهت خرید فایل به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

کنند کفشهای اسپرت بپوشند و از لباسهای چسبان استفاده نکنند چون باریک و کشیده تر می شوند.

عوامل مناسب جهت رفع اندام از قسمت ب از گروه 1

اندام بلند و لاغر: تاکید روی خطوط افقی بیشتر باشد. لباسهای چین دار که طبعاً افزایش خطوط افقی را در بر دارد و همچنین پارچه های ضخیم و رنگهای روشن و گرم که وسیع تر نشان دهنده یک سطح هستند. برای این افراد مناسبند. بهتر اینست که خطوط افقی که در لباس این افراد به کار می رود با استفاده از پولک دوزی یا نوار دوزی و ... پهن تر و برجسته تر نشان داده شود

استفاده از برشهای اریب، مایل، منحنی و همچنین نقشهای درشت روی لباس برای این افراد مناسب است.

این افراد اگر از قد بلند خود ناراضی هستند می توانند با افزودن 5 تا 8 سانتی متر به بلندی کت (اگر لباس آنها کت اس) متناسب جلوه کنند. هر چه کت بلندتر باشد سنگین تر جلوه می کند مخصوصاً اگر تا روی باسن بزرگ باشد. خطوط گردن، آستین، کمر و کنار لباس نقشی تقسیم کننده دارند.

www.kandoocn.com

جهت خرید فایل به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

همچنین این افراد اگر می خواهند کوتاهتر و چاقتر جلوه کنند باید با خطوط افقی از حرکت چشم به سمت بالا جلوگیری کنند. آستین های گشاد، دامنهای چین دار، بالاتنه و دامن در دو رنگ متفاوت، جیب های رو، کمربند عریض در مایه رنگهایی با کنتراست با لباس اصلی و شنل های کوتاه و ژاکت، پارچه های خالدار ریز و هر چیزی که از قد آنها کاسته و بر حجم بدن آنها اضافه کند مناسب این افراد است. همچنین پارچه های براق که اندام را درشت تر نشان می دهند. پارچه های با سطح ضخیم و ناصاف مانند بوکله اتوبان، کلوکه، به دلیل ضخامت پوشنده را چاقتر نشان می دهند. پارچه های چهارخانه با خطوط ترانسپارت که سطح خانه های آنها وسیع است برای این افراد مناسب است. یک رنگ آبی گرچه سرد است اما اگر درخشان باشد از یک رنگ قرمز تیره فرد را چاقتر نشان می دهد.

برای این افراد رنگ های گرم مانند قرمز، نارنجی و زرد بسیار مناسب است.

عوامل مناسب جهت رفع معایب از قسمت ج گروه 1

اندام بلند و چاق:

این افراد باید سعی کنند که از نظر رنگی و جنسی و مدل بی تاثیرترین فرم را انتخاب کنند. مثلاً لباس اگر پولک داراست پولک دوزی آن محدود به یک یا دو خط باشد (حداقل تزئینات) یقه لباس آنها با به طور متوسط باز باشد

جهت خرید فایل به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

لباس های جلو باز برای این افراد مناسب است برشهای پرنسی و عصایی نیز برای آنها مناسب است باید از هر فرم و حرکتی که آنها را شبیه ستون کرده و عریض کند بپرهیزند. حرکتها و خطوط در لباس این افراد باید ریز و ظریف باشد.

برای کم حجم کردن بدن می توان از رنگهای تیره یا زمینه های مات استفاده کرد در هین حال برای کاهش قد از خطوط افقی با تزئینات افقی استفاده کرد.

این افراد باید از لباس با چین های ملایم، گشادی متوسط و استفاده از خطوطی که بر بلندی قد آنها اضافه نکند مانند خطوط اریب و رنگهای مات و بدون نقش و گل همچنین پارچه های نازک و صاف استفاده کنند. این افراد بهتر است از رنگهای سرد استفاده کنند. در صورت تمایل به استفاده از طرحهای چهار خانه در این افراد باید راه ها باریکتر و رنگها هم خانواده و چهار خانه ها در نهایت ریزی باشند. راه راه ها اگر در زمینه تیره باشند بسیار مناسبتر است.

این افراد اگر لباسهای بلند می پوشند بهتر است از یقه هفت استفاده کنند تا از قد آنها کاسته شود.

شلوارهای دمپا گشاد برای این افراد مناسب است.

www.kandoocn.com

جهت خرید فایل به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

این افراد باید سعی کنند فقط جیب نما استفاده کنند و جیبهای آنها بصورت مایل قرار گیرد که تحت تاثیر خطوط افقی و عمودی نباشد. این افراد نباید از پارچه اهار استفاده کنند.

عوامل مناسب جهت رفع معایب از قسمت الف گروه 2

قد کوتاه و اندام مناسب: این افراد باید در جهت افزایش قد ظاهری خود از لباسهای یک تکه و در صورت تمایل به لباسهای دو تکه، لباسهای دو تکه یک رنگ برشهاتی عمودی مثل برش زیر سینه. کفشهای پاشنه بلند و لباسهای تنگ و در صورت تمایل به چین در لباس از چینهای ظریف و سوزنی با پارچه های لخت استفاده کنند. استفاده از یقه هایی که به قد کلی بدن بیافزاید رنگهای تیره.

شلوارهای راسته، شلوارهای لوله تفنگی، برای این افراد مناسب می باشد.

برای این افراد لباسهای ماکسی، مینی و میدی مناسب می باشد.

عوامل مناسب جهت رفع معایب از قسمت ب گروه 2

قدکوتاه – لاغر

در این افراد آن چیزی که باعث افزایش قد آنها می شود می تواند آنها را لاغرتر کند این افراد بهتر است از پارچه های گلدار – رنگهای شاد، البسه جلو باز و خطوط مایل 45 درجه و در کل استفاده از عناصری که بتواند به حجم

جهت خرید فایل به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

ظاهری آنها کمک کند مفید خواهد بود. در صورتی که روی کوتاهی آنها تاثیر نگذارد یقه هفت چین دار و دامن ماکسی بلند لباس با چینهای افتاده و طرح گلهای درشت با رنگهای روشن و براق. این افراد باید از پوشیدن لباسهای دو رنگ خودداری کرده و از کتهای نسبتاً کوتاه استفاده کنند در کل لباسهای یکسره برای افزایش قد آنها مناسب است اما برای اینکه لاغر نشان داده نشوند در صورت تمایل می توانند پارچه های چهار خانه درشت یا گلدار درشت را استفاده کنند.

قد کوتاه – چاق: برای این گروه خطوط عمودی توصیه می شود – لباسهای یکسره – برش های مایل یا عمودی، که در راستای طول اندام قرار گیرند. برای این افراد لباس جلو باز با گشادی رنگ های تیره در مایه خاکستری با پارچه های لطیف یعنی رنگهای مات و تیره مناسب م یباشد. نباید از لباسهای چین دار استفاده کنند شلوارهای بلند راسته با گشادی معمولی مناسب آنهاست.

عوامل مناسب جهت رفع معایب از قسمت الف گروه 3

سینه های خیلی بزرگ – استفاده از برشهای عمودی در روی شسینه و لباسهای با گشادی مناسبو مختصر دوزی درز استفاده از یقه های خیلی باز با رنگ روشن به این معنی که یقه آنها باید به طور متوسط باز باشد و در

جهت خرید فایل به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

صورت تمایل به چین، چینها بسیار ظریف و ریز باشند و در بالای سینه قرار بگیرند. قسمت زیر سینه نباید تنگ و چسبان باشد که برجستگی سینه ها تشدید شود. استفاده از یک طراحی خوب با رنگهای تیره روی سینه می تواند از حجم آن بکاهد. بکارگیری حداقل تزئینات روی سینه

این افراد باید اثر آستینهای رگلان جیبهای روی سینه استفاده نکنند.

سینه های خیلی کوچک: مدلهای که در زیر سینه چین می خورد و یا از سر شانه دارای چین و پیلی باشد یا یقه های دراپه بلند که روی سینه می افتد و تزئینات حداکثر روی سینه و چیم در پهلوی سینه، روی سینه و بلوزهای بلند در حالیکه روی باسن قرار بگیرد و این افراد نباید لباس تنگ و چسبان برای بالاتنه خود استفاده کنند.

رنگهای روشن و براق برای با یک طرح مناسب روی سینه می تواند به آن حجم دهد.

عوامل مناسب جهت رفع معایب از قسمت الف گروه 4

باسن بزرگ: هر چه اختلاف باسن و کمر بیشتر باشد باسن بزرگتر به نظر می آید باسن و معمولاً کمر باریکتر است. بنابراین باید تا حد ممکن این اختلاف را کم کرد.

www.kandoocn.com

جهت خرید فایل به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

در این راه می توان از رنگ های روشن و براق در بالاتنه استفاده کرد و یا در صورت عدم امکان در پائین تنه بر کش عمودی، رنگ تیره استفاده شود. عدم استفاده از جیب و یا هر نوع تزئین روی قسمت باسن و سعی شود با امکانات بصری توجه از پائین تنه به سمت بالاتنه معطوف گردد. برش پرنسی در پشت لباس می تواند از عرض باسن در پشت بکاهد. استفاده از دامنهای چین دار و پیلی دار و یا دامنهای مناسب. شلوارهای لوله تفنگی- شلوارهای تنگ و شلوار فون آستینهایی کلوش مناسب این افراد نمی باشد.

باسن کوچک – دامنهای کلوش، چین دار، خمره ای و جیبهای به فرم 8 استف6اده از پاپیون و چینهای طبقه ای پشت دامن، شال که روی باسن قرار گیرد و یا هر نوع گره پشت لباس. رنگهای روشن در پائین تنه شلوارهای دمپا گشاد فون، لباسهای که در کمر تنگ هستند که بتوانند هر چه بیشتر به باسن حجم دهند.

باسن های برجسته: مدلهای ساده و کتهای راسته و خطوط عمودی در برش انها، عدم استفاده از مدلهای چین دار و پیلی دار و کمربندهای تزئینی و تورهای زینتی در این قسمت.

دامنهای ترک (در ناحیه باسن آزاد باشد) از دامنهای فوق، پلیسه، کلوشهای متوسط و رنگهای تیره استفاده کنند بلوز باید روی دامن یا کت دامن افراد

جهت خرید فایل به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

بیافتد. این افراد به علت قوس کمرشان باسن برجسته ای دارند تا حد امکان باید از نمایان شدن قوس کمر پرهیز کرد. بنابراین نباید از شنل کوتاه، بلوز کوتاه استفاده کنند و بلوز در بالاتنه چسبان نباشد.

عوامل مناسب جهت رفع معایب از قسمت الف گروه 5

الف) شانه های کوچک: بکاربردن اپل در درجه اول برای این افراد مناسب می باشد اگر عرض شانه آنها خیلی کم باشد اپل باید کمی بیرون از حد به شانه ها و بدن باشد. (شانه ها را با اپل بطور مجازی عریض کنیم) لباسهایی که دارای حلقه سرشانه چین می باشد چه در یقه و چه در آستین مناسب این افراد است. بهترین نوع آستین برای آنها آستینهای جدا و آستینهایی که روی شانه پفی هستند، است.

آستینهای سرخود، کیمونو و رگلدن مناسب این افراد نیست.

ب) شانه های بزرگ: استفاده از یقه های کوچک، آستین ساده و بدون چین و پیلی و برشهای عمودی از سرشانه مناسب این افراد است.

ج) شانه های افتاده: ممکن است طول شانه کم نباشد ولی شیب آن زیاد باشد این افراد باید از اپل استفاده کرده و اپل نباید از حد بدن بیرون بیاید. در آستین لباسها از اپل عمودی استفاده کنیم (اپل پهن) نه افقی تا شانه بالا بیاید از بکار بردن آستین رگلان، کیمونو، آستین افتاده باید پرهیز شود.

جهت خرید فایل به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

بالاتنه بلند: برش افقی در بالاتنه و در عوض برشها عمودی در پائین تنه . استفاده از کفش پاشنه بلند، دامن ترک، یا دامن با چینهای عمودی زیاد و هر چیزی که پائین تنه را بلندتر از آنچه هست نشان دهد.

این افراد نباید لباسهای چسب بپوشند. اگر از کمر بند استفاده می کنند آنرا بالاتر از خط کمر بسته و کمربندی پهن استفاده کنند. اگر بلوز خود را روی شلوار یا دامن قرار دهند نتیجه مطلوب تری به دست می آورند.

بالاتنه کوتاه: در این افراد خط کمر بالاتر از حد طبیعی است. کت بلند، استفاده از خطوط افقی در پائین تنه و خطوط عمودی در بالاتنه ، کمربند باریک که پائین تر از خط کمر بسته شده باشد برای این افراد مناسب است این افراد اگر از پیراهن استفاده می کنند باید بالاتنه آن را کمی از حد اندازه بدنشان بیشتر بگیرند و از کفشهای پاشنه بلند استفاده نکنند.

گردنهای کوتاه: یقه بدون پایه و یقه هایی دارای خط شکسته و یا هفت مانند یقه هفت، و انواع یقه های انگلیسی آمریکایی و آرشال و دلبر مناسب این افراد است. این افراد باید از گردن بند شل، شومیز یا یقه های تیز معمولی یا سرپائین استفاده کرده از بکار بردن اپل بپرهیزند.

گردنهای بلند: این افراد بهتر است از یقه های مردانه، یقه فرنچی یا کراواتی، یقه های ایستاده استفاده کنند همچنین چین،پاپیون، پوست و شال گردن در

جهت خرید فایل به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

ناحیه گردن و گردن بند تنگ و کوتاه و خصوصاً حجم دار برای این افراد مناسب است این افراد نباید از یقه های باز و هفتی استفاده کنند.

کمر پهن و باسن کوچک: در این افراد معمولاً سایز بالاتنه با پائین تنه متفاوت است. استفاده از لباس تنگ با رنگی تیره در ناحیه بالاتنه و لباسهای گشاد و گلدار در ناحیه پائین تنه برای این افراد مناسب است.

بهرحال استفاده از هر لباسی که پائین تنه افراد را در قسمت باسن بزرگ کند مناسب است. مثل دامن خمره ای – شلوار دمپا گشاد فون – دامن با چینهای بزرگ.

کمر باریک باسن پهن: این افراد شرایط متضاد با گروه قبل را دارا هستند بنابراین بایستی در قسمت بالاتنه از لباس گلدار گشاد، با رنگهای شاد و روشن استفاده کنند که کت آنها بلند باشد و اگر بلوز استفاده می کنند،بلوز باید روی دامن یا شلوار قرار بگیرد تا باریکی کمر را نشان بدهند. بهتر است بلوز این افراد در دو طرف چاک داشته باشد تا خطوط عمودی چاک از پهنای باسن نیز بکاهد در صورت تمایل به استفاده از کمربند باید شل و پهن باشد تا تاثیری روی باریکی بالاتنه ایجاد نکند.

افراد با سر بزرگ: این افراد می توانند با پهن کردن تنه خود تا حدی فرم مناسب را ایجاد نمایند. اما بهتر است این افراد، از کلاه و روبانهای موی سر

جهت خرید فایل به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

استفاده نکنند و از میزانپلی حجیم موها اجتناب کنند موها را پشت گر دن جمع کنند و یا اینکه موهای آنها باز و لخت باشد و اگر موهای آنها مجعد است و تاب دارد تاب آنها به سمت پائین قرار گیرد و روی شانه ها بیفتد.

این افراد می توانند از روبان، پاپیون، کلاه، شینون های حجیم، فر کردن موهای خود برای حجیم نشان دادن سر استفاده کنند و سعی کنند بالاتنه را با عناصر بصری کوچکتر جلوه دهند.

افرادی که دارای شکمهای برجسته هستند: استفاده از مدلهای ساده، کتهای راسته و خطوط عمودی و اجتناب از مدلهای چین دار، پیلی دار، کمربندهای تزئینی و تورهای زینتی لباس برای این افراد مناسب نمی باشد. این افراد باید از دامنهای تیره، تنگ فون با گشادی مناسب، استفاده کنند صورت استفاده از پلیسه در ناحیه شکم لباس اصلاً پلیسه نداشته باشد. از بکاربردن هر نوع جیب یا برش افقی در این ناحیه اجتناب کرده و کمربند، شال کمر و دامن کوتاه استفاده نکنند.

افرادی که دارای قوز کمر می باشند: این افراد از بکار بردن هر نوع چین، برش، و یقه باز در قسمت کارور پشت و بلوز یقه اسکی یا یقه پایه دار خودداری کنند. گذاشتن اپل در لباسها می تواند این موردرا تا حدودی کم کند.

www.kandoocn.com

جهت خرید فایل به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

همه ما انسانها زیبایی را دوست داریم و از دیدن هرچه زیبایی است لذت می بریم. ما همه می خواهیم که زیبا باشیم. گاهی اوقات انسانها خودشناسی را به عنوان گامی برای دار بودن از ظاهری مناسب بیهوده دانسته و از لباس فقط به عنوان یک پوشش استفاده می کنند بدون آنکه بدانند خطوط، برش رنگ و طرح یک لباس چقدر می تواند فرم بدن آنها را متناسب یا نامتناسب کند. جدای از این مسئله شماری از انسانها نمی دانند که واقعاً چقدر یک لباس می تواند معایب بدنی آنها را دو چندان تشدید کرده و آنها را بیشتر به نمایش بگذارد. آداب و رسومی که ما آن را مد می خوانیم و خیلی از ما انسانها بدون هیچ اندیشه ای از آن تبعیت می کنیم همیشه مورد استفاده همه ما نیست. همه طرحها و برشها و رنگهای آنها با فرم بدن ما متناسب نیست بنابراین شناخت فرم بدن در وحله اول و در مرحله بعدی شناخت رنگ و خطوط که از مهمترین عناصر بصری در لباس هستند برای ما ضروری است.

همه اینها برخلاف آنچه که ما از لباس انتظار داریم بر رفتار و تعامل دیگران با ما اثرگذار هستند. در واقع به نفع ماست که هر گونه پاسخ فیزیکی و روان شناختی خطوط و رنگها و هر گونه عناصر بصری را مد نظر قرار دهیم و آنها را به نحو بهینه در محدوده خود و دیگران استفاده کنیم.

www.kandoocn.com

جهت خرید فایل به سایت www.kandoocn.com مراجعه نمایید یا با شماره های ۰۹۳۶۶۰۲۷۴۱۷ و ۰۹۳۰۳۵۲۲۸۸۶ تماس حاصل نمایید

www.kandoocn.com

www.kandoocn.com

www.kandoocn.com